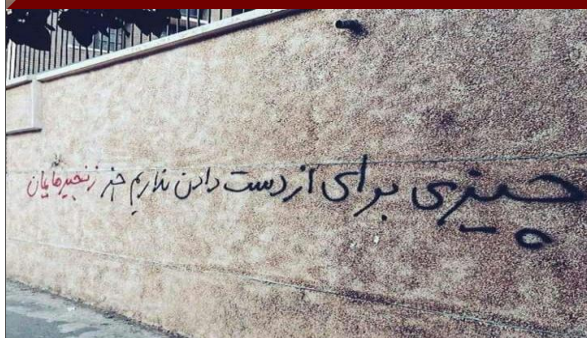
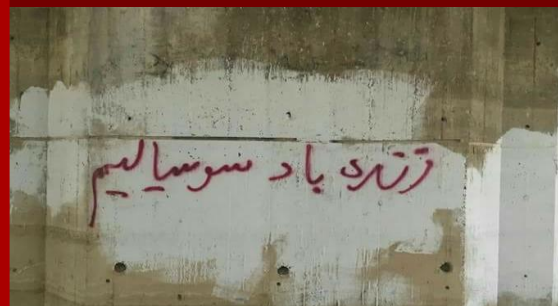
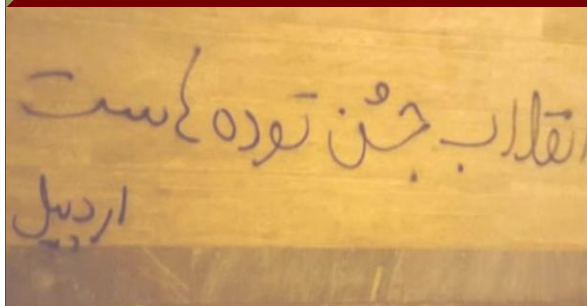
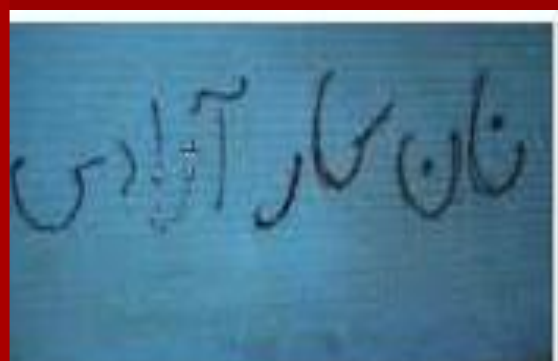


درس های قیام دی ماه!

اشرف دهقانی



درس های قیام دیماه!

پیش در آمد: آنچه از نظر خوانندگان می گذرد ، مطالبی در رابطه با قیام دیماه ۱۳۹۶ و رویدادهای قبل و بعد از آن می باشند که به صورت یادداشت هائی (در مجموع بیست یادداشت) تنظیم شده اند. از زمان نوشته شدن یادداشت اول تا اکنون که مجموعه این یادداشت ها منتشر می شوند ، حوادث مبارزاتی مختلفی در جامعه ایران پیش آمده و سریع گذشته اند. این حوادث در کنار تظاهرات و قیام های پر شور و شکوهمند دیماه حاوی تجارب انقلابی ارزشمندی می باشند که مسلماً در خیزش ها و نقش آفرینی های بعدی توده های تحت ستم و انقلابی ما به کار آنها خواهند آمد. به امید آن که مجموعه این یادداشت ها به کارگران و نیروهای جوان و انقلابی ایران یاری کند تا در راه پیشبرد راه ظفرنمون انقلاب توده ها ، نقش هر چه آگاهانه تری ایفاء نمایند.

یادداشت اول: زمینه های مادی خیزش دیماه چه بود و چه طبقات و اقشاری در آن نقش داشتند؟

بر کسی پوشیده نیست که آنچه که توده های ستمدیده ایران را در فاصله کوتاهی در دیماه ۱۳۹۶ در چندین شهر بزرگ و کوچک به خیابانها کشاند و به تظاهرات توده ای بزرگی شکل داد که به حدود صد و چهل شهر و روستا گسترش پیدا کرد، و آنچه باعث شد که اعتراضات اولیه در اکثر نقاط خیلی زود به مبارزات قهر آمیز بین توده ها و نیروهای مسلح حافظ رژیم جمهوری اسلامی تبدیل شود، شرایط اقتصادی بسیار وخیم این توده ها و در همان حال وجود شرایط دیکتاتوری شدید و سرکوبهای وحشیانه رژیم حاکم بود.

این جنبش در اساس و در درجه اول جنبش گرسنگان و تهیدستان بود، جنبش اردوی کار که به همان صورتی که در شعارهایشان هم مطرح کردند، جز زنجیرهای دست و پایشان چیزی برای از دست دادن ندارند؛ آنهایی که فشارهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، کارد به استخوانشان رسانده، آنهایی که از شرایط دیکتاتوری حاکم بیش از هر طبقه و قشری در جامعه در رنج اند. اردوی کار را به صف کارگران شاغل و همچنین کارگران اخراجی و بیکار و به طور کلی به مجموعه کارگران شاغل و ارتش ذخیره کار که انبوه جوانان بیکار در جامعه را نیز شامل می شود، اطلاق می کنیم. امروز در سطحی گسترده با جوانانی روبرو هستیم که به دلیل تعطیلی کارخانجات و مؤسسات تولیدی از امکان کار محروم گشته و جامعه سرمایه داری، انرژی و استعداد و کلیت نیروی انسانی آنها را به هز می برد، جوانانی که با فقر و فلاکت دست و پنجه نرم می کنند؛ اینها همه به اردوی کار تعلق دارند. همچنین باید از حضور قشر وسیع زحمتکش که در اثر استثمار و ظلم بی حد سرمایه داران دچار فقر و گرسنگی گشته و از بسیاری از نعمات زندگی محرومند، در این جنبش یاد کرد. بخش دیگر از شرکت کنندگان در جنبش دیماه را توده های تحت ستمی چون معلم ها، پرستاران، کارمندان جزء همراه با گروه های اجتماعی دیگر از مغازه داران گرفته تا قشرهایی از طبقه متوسط در ادارات، در مدرسه، در دانشگاه و غیره تشکیل می دادند که در همه جا از فشارهای اقتصادی و شرایط دیکتاتوری و اختناق، شدیداً در رنج اند و از سرکوبهای مدام رژیم حاکم، آسیب های جدی می بینند. در کنار این بخش از جامعه، دیگر توده های ستمدیده ایران (بخش های متوسط و نسبتاً مرفه خرده بورژوازی) قرار داشتند که آنها نیز از انواع ظلم و ستمی که در طی چهل سال اخیر متحمل شده اند خونشان به جوش آمده است. در آستانه جنبش اخیر همه اینها به خصوص با هرچه بیشتر مطلع شدن از دزدیهای حکومتی و به هم

ریختگی و فساد درونی حکومت کاسه صبرشان لبریز شده بود. در کنار اردوی کار، این قشرهای تحت ستم قرار داشتند که همگی با هم جنبش توده ای گسترده و عظیم اخیر را شکل دادند. بنابراین به طور خلاصه باید گفت که جنبش انقلابی دیمه را کارگران، ارتش ذخیره کار، تهیدستان و اقشار مختلف خرده بورژوازی به خصوص قشر پائین آن به وجود آوردند. اینها را توده های انقلابی ایران می نامیم که صف خلق را در جامعه ما تشکیل می دهند و همگی علیه رژیم جمهوری اسلامی و با خواست سرنگونی آن پا به میدان مبارزه گذاشتند. برای شناخت صف مقابل صف خلق یعنی صف ضد انقلاب در اینجا باید به این واقعیت توجه کنیم که جامعه ایران از زمانی که امپریالیستهای انگلیس حاکمیت خود را از طریق به قدرت رساندن رضا خان (قُلدر) بر مردم ایران اعمال کردند، به یک جامعه نومستعمره تبدیل گشته است. جامعه نومستعمره جامعه ای است که تحت سلطه امپریالیسم قرار دارد ولی در ظاهر یک حکومت بومی بر آن حکم می راند و در نتیجه تناقض شکل و محتوا خصیصه آن می باشد. امروز در جامعه نومستعمره ایران، جمهوری اسلامی به نیابت از امپریالیستها و اساساً به منظور تأمین منافع آنان، بر مردم ما حکومت می کند و نیروهای مسلح ضد خلقی موجود از ارتش گرفته تا دست پروردگان آن، یعنی سپاه پاسداران و دیگر ضامین این ارتش، در نهایت برای حفظ سلطه امپریالیستها و سرمایه داران داخلی وابسته به آنها در ایران به هر جنایتی علیه توده های مردم ما دست می زنند. به طور کلی دشمنان توده های انقلابی ایران به لحاظ طبقاتی عبارت اند از امپریالیستها (سرمایه داران خارجی) و سرمایه داران ایرانی وابسته - که منافع و موجودیت شان به سلطه حاکمیت امپریالیستی و بقای سیستم سرمایه داری وابسته در ایران گره خورده است. انقلاب مردم محروم و ستمدیده ما تنها با قطع قطعی سلطه امپریالیستها از ایران و نابودی سیستم سرمایه داری حاکم می تواند به موفقیت دست یابد. در نتیجه مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی اولین قدم برای رسیدن به این هدف می باشد.

یادداشت دوم: در شناخت نظام اقتصادی حاکم بر ایران و صف انقلاب و ضد انقلاب!

این واقعیتی انکار ناپذیر است که توده های تحت ستم ایران - مرکب از کارگران و خرده بورژوازی شهر و روستا - به خصوص در سالهای اخیر در شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بسیار دشوار و وحشتناکی به سر برده اند. این شرایط را اساساً قرار داشتن جامعه ایران تحت سلطه امپریالیستها و وابستگی رژیم جمهوری اسلامی به امپریالیسم برای توده های ما رقم زده است. در دوره رژیم شاه ظاهراً کسی منکر وجود مناسبات سرمایه داری وابسته در ایران نبود. اما با روی کار آمدن خمینی و ضد امپریالیست نامیدن او، تبلیغات ارتجاعی (البته با کمک جریانان اپورتونیست) اینطور وانمود کردند که گوئی مناسبات سرمایه داری وابسته هم با روی کار آمدن خمینی و رژیم جمهوری اسلامی اش از ایران رخت بر بست. اما واقعیت این است که چنین مناسباتی در ایران، پس از روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی نه تنها از بین نرفت بلکه همچنان حفظ و به درجاتی بسیار فراتر از گذشته توسعه و تداوم یافت. اساساً جمهوری اسلامی برای حفظ مناسبات سیستم سرمایه داری وابسته در ایران، از طرف امپریالیستها در کنفرانس گوادولوپ بر سر کار آورده شد؛ چرا که درست، بر زمینه پا برجا ماندن این مناسبات ارتجاعی در ایران، امپریالیستها امکان می یافتند تا کماکان به غارت منابع طبیعی ایران و بستن قرار دادهای ظالمانه با رژیم حاکم به ضرر مردم ما ادامه دهند. در این میان، بورژوازی وابسته که پس از "انقلاب سفید" شاه در سال ۱۳۴۱ با حاکم شدن سیستم سرمایه داری وابسته در ایران به صورت طبقه حاکم در آمد، در دوره جمهوری اسلامی در سایه خدماتش به انحصارات امپریالیستی در حوزه های مختلف، به مراتب بیشتر از دوره شاه به سرمایه های کلان دست یافته است.

واقعیت این است که اقتصاد جوامع تحت سلطه ای نظیر ایران به جزئی ارگانیک از سیستم جهانی امپریالیستی تبدیل شده است. اما این واقعیت امروز از طرف ارتجاع و خرده بورژواهای دنباله رو آنها به صورت وارونه مطرح شده و این طور ادعا می شود که در کل دنیا، اقتصاد سرمایه داری جهانی شده و لذا اقتصاد ایران هم اقتصاد مستقلی است که در پیوستگی با دیگر اقتصادهای جهان قرار دارد. آنها با چنین ادعائی وابستگی اقتصاد ایران به امپریالیسم را انکار نموده و آن را همان اقتصادی جلوه می دهند که در خود کشورهای متروپل چون هلند، انگلستان یا آلمان و کشورهایی نظیر آن وجود دارد. در حالی که در واقعیت امر اقتصاد سرمایه داری به تازگی جهانی نشده است که اکنون با عباراتی چون گلوبالیزاسیون (جهانی شدن) از آن یاد می شود. اگر به تاریخ چگونگی رشد بورژوازی توجه کنیم می بینیم که بورژوازی با ایجاد مستعمرات سعی در نفوذ در همه جای کره خاکی نمود و از همان زمان به قول مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست، "از طریق بهره کشی از بازار جهانی به تولید و مصرف همه کشورها جنبه جهان وطنی داد". در توصیف این امر، در مانیفست با اشاره به رشته های نوینی در صنایع گفته می شود: "... رشته هایی که مواد خامش دیگر در درون کشور نیست، بلکه از دورترین مناطق کره زمین فراهم می شود، رشته هایی که محصول کارخانه هایش نه تنها در کشور معین، بلکه در همه دنیا به مصرف می رسد". به واقع اقتصاد سرمایه داری از دیر باز "در جریان رشد خود به سیستم جهانی ستمگری مستعمراتی مثنی کشورهای "پیشرو" بر اکثریت عظیمی از سکنه روی زمین و اختناق مالی آنان مبدل گردیده است" (لنین، امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری) و "جنبه جهان وطنی" دارد. بنابراین، جهانی شدن سرمایه داری امر جدیدی نیست، هر چند در شرایط کنونی، در عصر امپریالیسم، ما با اشکال و مکانیسم های جدید این جهانی شدن مواجهیم، مکانیسم هایی که نه در ماهیت غارتگری ها و چپاول ثروت های مناطق نفوذ (کشورهای تحت سلطه) بورژوازی تغییری ایجاد کرده و نه ماهیت امپریالیسم را تغییر داده است. ما در جامعه خود شاهدیم که سرمایه داری حاکم بر ایران اگر چه همه مشخصات اصلی سرمایه داری به طور کلی یعنی استثمار نیروی کار و قرار دادن ارزش اضافی در اختیار سرمایه داران را داراست ولی دارای ویژگی وابستگی است که آن را از سرمایه داری حاکم بر جوامعی نظیر فرانسه و انگلیس و غیره متمایز می کند. نکته اصلی این است که جهت حرکت سرمایه در ایران را منافع و مصالح سرمایه امپریالیستی تعیین می کند. از این رو بورژوازی ایران قادر نیست همچون بورژوازی کشورهایی که از آنها نام برده شد (کشورهای متروپل)، خود مستقلاً به اتخاذ این یا آن سیاست دست بزند، بلکه باید مجری سیاست هایی باشد که بورژوازی امپریالیستی برای وی تعیین می نماید. مثال واضح در این مورد جنگهایی است که جمهوری اسلامی به مثابه رژیم حافظ منافع بورژوازی در ایران از زمان روی کار آمدن خود به آنها دست زده است. بورژوازی ایران اگر مستقل بود کدام نیاز اقتصادی خاص ممکن بود باعث جنگ طلبی وی گردد؟ در حالی که می بینیم که جمهوری اسلامی به مثابه یک رژیم وابسته به امپریالیسم باید در جنگ هایی که بنا به منافع و مصالح امپریالیسم در خاورمیانه به راه انداخته شده با لفافه ها و توجیهات مختلف شرکت کرده و میلیاردها دلار از درآمد نفت و دیگر درآمدهای ایران را به پای آن جنگ ها بریزد.

امروز، درست به دلیل وابستگی سیستم سرمایه داری ایران به سیستم جهانی امپریالیستی، غارتگری در اشکال مختلف و استثمار شدید نیروی کار توسط امپریالیستها (یا به عبارت دیگر سرمایه داران خارجی) در جامعه ما تداوم دارد که سرمایه داران وابسته داخلی نیز سهم خود را از آن می برند. این واقعیت از یک طرف طبقه سرمایه دار وابسته داخلی را فربه تر از پیش ساخته، و از طرف دیگر بر شدت فقر و بدبختی توده های مردم ما افزوده و مصائب آنها را در ابعادی به مراتب وسیع تر از گذشته موجب گشته است. به این نکته هم باید توجه داشت که شدت گیری و گسترش فقر در شرایط کنونی در ایران و همینطور در دیگر کشورهای تحت سلطه امپریالیستها- چه در خاورمیانه و چه در سراسر جهان - دقیقاً به این خاطر است که سیستم سرمایه داری در سطح جهان با بحران لاعلاج بزرگ و عمیقی روبروست (که البته خود جلوه ای از این واقعیت است که دیگر عمر سیستم سرمایه داری در سراسر جهان

به سر رسیده است) و در چنین شرایطی امپریالیست‌ها می‌کوشند چه با برپائی جنگ‌های ارتجاعی و البته با نیرو و هزینه کشورهای تحت سلطه ای نظیر ایران، و چه از طریق مکانیسم‌های اقتصادی مختلف، بار بحران‌های خود را بر دوش کارگران و ستمدیدگان این کشورها سرریز کنند. لذا آنها بر شدت چپاول و غارتگری و استثمار نیروی کار در کشورهای تحت سلطه خود به مراتب افزوده و توده‌های این کشورها را به روز سیاه نشانده‌اند.

یادداشت سوم: توضیحی بیشتر در مورد تحت سلطه بودن جامعه ایران و وابستگی جمهوری اسلامی به امپریالیسم

جهت شناخت هر چه بیشتر نظام اقتصادی حاکم بر ایران و برای این که کمی مشخص‌تر و با ارائه مثال‌های عینی، صحبت شود بهتر است به نقش دو نهاد معروف امپریالیستی یعنی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول که آمریکا دست بالا را در آنها دارد، در تعیین سیاست‌های دولت‌های بر سرکار آمده در رژیم جمهوری اسلامی اشاره کنم. یکی از سیاست‌هایی که این نهادهای امپریالیستی به رژیم‌های وابسته تحمیل می‌کنند این است که آنها باید برای رونق دادن به سرمایه و به خصوص سرمایه‌گذاری‌های قدرتهای بزرگ امپریالیستی، قانون کار را در کشور خود هر چه بیشتر به نفع سرمایه‌داران تغییر دهند. بر این اساس بود که از دوره رفسنجانی، به تدریج قراردادهای رسمی کارگران در ایران زیر ضرب قرار گرفتند و به آنجا رسید که عقد قرار دادهای موقت بین کارگر و سرمایه‌دار به صورت قانون در آمد. در اجرای کامل سیاست امپریالیستی مذکور، هر چه زمان پیش رفت، عقد قراردادهای موقت وسعت بیشتری یافت و در شکل‌هایی نظیر قراردادهای سفید امضاء که مفهوم جدیدی از برده کردن کارگران و بیانگر استثمار هر چه شدیدتر آنها و محروم کردن کارگران از بسیاری از حقوق حقه خود بود، عرضه شد. در دوره خاتمی، ابتدا کارگاه‌های کمتر از پنج نفر و سپس کمتر از ده نفر از شمول قانون کار خارج شدند. اینها و اقدامات دیگر که همگی به نفع سرمایه‌داران و به ضرر کارگران می‌باشد، دقیقاً در راستای اجرای سیاست‌های دیکته شده توسط نهادهای امپریالیستی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، عملی گشته است. یکی دیگر از درخواست‌های نهادهای امپریالیستی مذکور، عنوان "کوچک کردن دولت" را دارد که معنی آن کاستن از هزینه‌های دولت در زمینه خدمات عمومی است. خصوصی سازی که نتایج خانه خراب کن و مخرب آن در حوزه‌های گوناگون زندگی اجتماعی، امروز بر همگان آشکار است در پی اجرای این سیاست توسط رژیم جمهوری اسلامی در ایران برپا شد و گسترش یافت. علاوه بر مؤسسات تولیدی و کارخانجاتی که قبلاً دولتی بودند و امروز به دست بخش خصوصی سپرده شده‌اند، حتی در حوزه‌های دیگر نیز بر مبنای این سیاست امپریالیستی عمل شده است. مثلاً کنار گذاشتن بخشی از آموزش و پرورش به نفع بخش خصوصی از طرف جمهوری اسلامی و در نتیجه ایجاد مدارس و دانشگاه‌های خصوصی، بر اساس سیاست فوق در ایران انجام شده است.

در زمان ریاست جمهوری احمدی نژاد وی با چنان شدت و گستردگی ای به اجرای اوامر و رهنمودهای صندوق بین‌المللی پول پرداخت که از طرف این نهاد امپریالیستی، رسماً مورد تشویق قرار گرفت. حذف سوبسیدها در زمان احمدی نژاد و جایگزین کردن آن با یارانه‌های آنها با این تبلیغات دروغین که گویا پول نفت بر سر سفره مردم آورده می‌شود یکی دیگر از جلوه‌های پیاده کردن سیاست امپریالیستی مبنی بر خصوصی سازی و "کوچک کردن دولت" در جامعه تحت سلطه ما بود. دیدیم که پیاده کردن آن سیاست چه پیامدهای مرگباری برای توده‌های تحت ستم ایران در بر داشت و چگونه به چند برابر شدن قیمت کالاها انجامید و چه به روزگار خانواده‌های کارگری و زحمتکشان آورد، و چگونه گرسنگی و بی‌خانمانی را در جامعه شدت و گسترش بیشتری بخشید!

اما در مورد نفت که اقتصاد ایران عمدتاً بر پایه ارز حاصل از فروش آن می چرخد ، واقعیت این است که "پول نفت" در تمام سالهای حکومت جمهوری اسلامی همچون دوره شاه به جای آورده شدن بر سر سفره مردم، از طرق مختلف به گلوئی سیری ناپذیر انحصارات امپریالیستی ریخته می شود. یکی از مکانیسم های این کار، انجام معامله های سودآور برای سرمایه داران خارجی و خرید کالاهای بنجل آنها - کالاهائی که در داخل ایران تولید می شوند و یا می توانند تولید گردند - می باشد که در این مسیر البته بورژوازی وابسته ایران نیز سهم خود را می برد. اما، صرف پول نفت و دیگر ثروت های ایران برای مقاصد امپریالیستی از طرف رژیم جمهوری اسلامی را به طور برجسته می توان در رابطه با اجرای نقشه های جنگی امپریالیستها در منطقه توسط رژیم داعشی جمهوری اسلامی مشاهده نمود که از جنایت بارترین و کثیف ترین جلوه های حاکمیت امپریالیستی در ایران نیز می باشد. به عهده گرفتن چنین نقشی از طرف جمهوری اسلامی علاوه بر همه تبعات جنایتکارانه اش برای خلقهای محروم خاورمیانه باعث آن گشته که بودجه کشور به جای صرف پروژه های عمرانی و آموزش و بهداشت عمومی، صرف امورات نظامی در خدمت به پیشبرد سیاست های جنگی امپریالیستها در منطقه شود.

موضوع جالب توجه آن است که سردمداران رژیم نه تنها صرف ثروت های جامعه ایران برای جنگهایی که در آن درگیرند را انکار نمی کنند ، بلکه گوئی که درگیری در آن جنگها جز تشدید فقر و فلاکت نتیجه ای هم برای مردم ایران دارد. همانطور که در نطق های روحانی در رابطه با جنگ در عراق عیان است با افتخار هم مطرح می کنند که علاوه بر تأمین نیروی انسانی برای آن جنگها ، در همان رابطه ثروت های متعلق به مردم ایران را صرف تهیه سلاح و دیگر تجهیزات جنگی هم می کنند. البته می دانیم که تهیه خورد و خوراک و پوشاک نیروهای بسیج شده برای آن جنگهای مورد نیاز امپریالیستها هم در کنار دیگر وسایل و ملزومات، به عهده جمهوری اسلامی قرار دارد. در این زمینه برای نمونه می توان به ساختن مدرسه یا بیمارستان از طرف این رژیم وابسته به امپریالیسم در برخی جاها و از جمله به ساختن "پیشرفته ترین بیمارستان عراق" که اخیراً افتتاح شد، اشاره کرد.

این واقعیت ها و واقعیت های دیگری چون نابود کردن کشاورزی ایران از طریق واردات انبوه از کشورهای امپریالیستی، در راستای سیاست آن کشورها جهت فروش محصولات خود در بازار کشورهای تحت سلطه ای نظیر ایران، همگی جلوه هایی از تحت سلطه امپریالیستها بودن جامعه ایران است که نتایج دهشتناکی برای زندگی مردم ایران داشته و فقر و فلاکت و بی خانمانی را برای آنان به ارمغان آورده است. پدیده های دردناکی چون از هم پاشیده شدن خانواده های کارگری، گسترش کودکان کار و برای زنده ماندن، فروش کلیه و دیگر اعضای بدن و حتی قرنیه چشم، فروش نوزاد و کودک کم سن و سال، و پدیده هایی چون کارتن خوابی، گورخوابی، کانال خوابی و یا حتی خواب در درز لای یک دیوار و از این قبیل، زباله گردی، رواج دزدی و تن فروشی و... همه ماحصل چپاول و غارتگری های امپریالیستی به کمک بورژوازی وابسته در ایران، همچنین استثمار شدید نیروی کار توسط سرمایه داران خارجی و داخلی وابسته، و پیاده کردن سیاست های آنچنانی امپریالیستی در جامعه ایران می باشند. اگر در دوره شاه مردم تهیدست برای این که بتوانند ابتدائی ترین نیاز های زندگی شان را تأمین کنند به خون فروشی روی می آوردند ، اکنون علاوه بر آن، همانطور که اشاره شد فروش اعضای بدن نیز به صورت امری رایج در آمده. مارکس، آموزگار کبیر پرولتاریا در توصیف سیستم بی رحم سرمایه داری که در آن همه چیز به صورت کالا در می آید در قرن نوزده پیش بینی کرده بود که چه بسا با رشد سرمایه داری، اعضای بدن هم به صورت کالا در آیند که امروز با گسترش سیستم سرمایه داری در ایران که از ویژگی وابستگی نیز برخوردار است ، شاهد چنین امری می باشیم.

از وقوف به شرایط حاکم بر جامعه ایران، این نتیجه حاصل می شود که اگر واقعیت این است که امپریالیستها و سرمایه داران وابسته به آنها دشمن اصلی خلقهای ایران هستند ، پس حل مسأله انقلاب منوط به پایان دادن به

حاکمیت آنها و نابودی سیستم سرمایه داری وابسته در ایران می باشد. بنابراین مبارزه تا زمانی که جامعه ایران از قید سلطه امپریالیسم آزاد نشده ، تداوم خواهد یافت و پیروزی زمانی نصیب خلقهای مبارز ایران خواهد شد که توده های ما با رهبری طبقه کارگر به حاکمیت امپریالیستی در ایران پایان داده و به ساختن سیستم نوینی به جای سیستم سرمایه داری وابسته کنونی بپردازند

یادداشت چهارم: قیام دیماه با جنبش های قبلی چه تفاوتی داشت؟

ما پیش از این، در سال ۱۳۸۸ هم با جنبش بزرگ توده ای مواجه شدیم که به مدت نزدیک به یک سال تداوم داشت. جنبش ۸۸ را باید پیش درآمد جنبش انقلابی ای دانست که در دیماه ۱۳۹۶ با برجستگی در مقابل چشم همگان بروز نمود.

جنبش ۸۸ در آغاز شکل اعتراض به تقلب در رأی گیری داشت و در ابتدا عمدتاً قشرهایی از خرده بورژوازی متوسط و نیمه مرفه که "اصلاحات" مورد نظر موسوی را باور کرده و فریفته آن شده بودند، آن را نمایندگی کرده و آغاز گر این جنبش شدند. ولی خیلی زود ، توده های انقلابی - از توده های کارگر، از کار اخراج شده ها و بیکاران گرفته تا زحمتکشان، زنان و مردان مبارز و روشنفکر و همه رنج دیدگان و ستمدیدگان - از تضاد حاد بین جناح های حکومتی استفاده کرده و وارد صحنه مبارزه شدند. با ورود این توده های انقلابی، وضع کیفی جدیدی به وجود آمد و جنبشی که با شعار "رأی من کو؟" شروع شده بود ، شکل رادیکال و کیفیت انقلابی پیدا کرد. در این جنبش در ابتدا مستقیماً شعار مرگ بر جمهوری اسلامی طنین افکند و شعارهای رادیکال دیگری چون "ما، زن و مرد جنگیم، بجنگ تا بجنگیم" هم سر داده شدند. البته بعدها از رسانه ها (رسانه های متعلق به ضد انقلاب که از قدرت پخش و انتشار وسیعی برخوردارند) که به صورت انتخابی وقایع و شعارها و نظرات مردم را منعکس می کردند، بیشتر شعارهای مرگ بر دیکتاتور، مرگ بر اصل ولایت فقیه شنیده شد. مثلاً آنها از همه شعارها و صحنه های میدان آزادی در روزی که نیروهای مسلح رژیم، مردم را مورد اصابت گلوله های کینه توزانه خود قرار دادند ، تنها گوشه ای از میدان که در آن جمعیتی از زنان فی البداهه شعار "ترسید، نترسید ، ما همه با هم هستیم" سر دادند را منعکس نمودند. یا از بی بی سی شنیدیم که علناً اعلام می کرد که از ویدئو هایی که به دستش رسیده ، صحنه های "خشونت آمیز" را حذف کرده و منتشر نمی کند - که منظورش فقط صحنه های تعرض توده ها به نیروهای سرکوب بود و البته نه صحنه های جنایتکارانه یورش رژیمیان به مردم. با این حال این امر غیر قابل کنمان بود که در جریان جنبش ۸۸، توده های پر خشم و کین نسبت به رژیم جمهوری اسلامی نه فقط بنرهای مربوط به خمینی و خامنه ای و دیگر سران رژیم را از در و دیوار کنده و آنها را آتش زدند بلکه با چپه کردن ماشین های پلیس، آتش زدن موتورهای بسیجی ها و درگیری های شدیداً قهر آمیز با نیروهای سرکوب (به خصوص در ششم دیماه که مصادف با مراسم عاشورای حکومتی بود)، عجز نیروهای دشمن را در مقابل قدرت خودشان نشان دادند.

به طور کلی، می دانیم که رسانه های امپریالیستی و رسانه های خود جمهوری اسلامی در ارائه تصویری غیر واقعی از جنبش ۸۸ به هر تلاشی دست زدند. از جمله آنها تماماً سعی کردند جنبش انقلابی توده ها را به میرحسین موسوی، کاندید مغلوب ریاست جمهوری که پرچم سبز را نشانه انتخاباتی خودش قرار داده بود ، بچسبانند و آن را جنبش سبز خوانند، و البته هنوز هم به همین اسم از آن جنبش مردمی یاد می کنند. اما در هر حال این واقعیتی است که جنبش ۸۸ بی واسطه شکل نگرفت و توده های انقلابی با توجه به شرایط اختناق و دیکتاتوری، موقعی فرصت یافتند که به صحنه مبارزه وارد شوند که اصلاح طلبان و فریب خوردگان دنباله رو آنها در

اعتراض به تقلب در رأی، در خیابان بودند. پیش از جنبش ۸۸ نیز ما در جنبش بزرگی که در سال ۸۵ در آذربایجان شکل گرفت، دیدیم که توده های ستمدیده در شرایط خاصی پس از نشر کاریکاتور توهین آمیز علیه مردم ترک زبان در یکی از رسانه های رژیم، به بهانه دفاع از حقوق ملی وارد میدان مبارزه شدند. اگر به گذشته ها هم رجوع کنیم می بینیم همین واقعیت وجود داشت و در جنبش های کوچک و بزرگ دیگر هم که در طول عمر جمهوری اسلامی در اقصای نقاط ایران به وجود می آمد، مردم موضوعی را بهانه می کردند و دست به قیام و شورش می زدند. در ضمن، اینهم طبیعی است که به همان صورت که نیروهای انقلابی می کوشند بر جنبش های توده ای تأثیر بگذارند، ارتجاع نیز در هر جنبش توده ای وارد شده و می کوشد آن را به سمت شعارها و اهداف خود سوق دهد. لذا از حضور ارتجاع و شعارهای آن در یک جنبش توده ای نمی توان و نباید فوراً حکم بر غیر مردمی و یا ارتجاعی بودن آن جنبش داد - موضوعی که دشمن همواره کوشیده است این طور جلوه دهد و متأسفانه چنین برخوردی معمولاً از طرف نیروهای اپورتونیست هم رله می شود.

اما، تفاوت بزرگ جنبش دیمه ۹۶ با جنبش ۸۸ و دیگر جنبش های کوچک و بزرگ تا آن زمان، در این است که نیروی محرکه آن، اردوی کار بود. اردویی مرکب از کارگران شاغل، اخراج شده ها از کار و جوانان بیکار. اینها و تهیدستان و آنهایی که به جز زنجیرهای دست و پایشان چیزی برای از دست دادن ندارند، همه اینها بودند که جنبش دیمه را آغاز کردند. این توده انقلابی مشخصاً به قصد انقلاب و دگرگونی بنیادی نظام اقتصادی - اجتماعی حاکم که عامل ادبار آنهاست به میدان آمدند و به همین خاطر هم این ستمدیدگان بی واسطه و مستقیماً با اعلان جنگ به رژیم جمهوری اسلامی وارد صحنه نبرد با او شدند. در جنبش دیمه از همان ابتدا شعار مرگ بر جمهوری اسلامی در وسعتی گسترده در فضا طنین انداخت، از همان ابتدا صحنه تظاهرات به صحنه درگیری قهر آمیز توده ها با مزدوران وحشی جمهوری اسلامی تبدیل شد. اما، اگر آغازگر جنبش، بی چیزان بودند ولی از همه اقشار جامعه به آنها پیوستند. به همین خاطر هم در این جنبش تنوع شعارها و تنوع حرکت های مبارزاتی که مبین خواست و تفکر نیروهای شرکت کننده بود را شاهد بودیم. واقعیت این است که در یک تظاهرات توده ای، طبقات و اقشار مختلف شرکت دارند و حتی مرتجعین نیز سعی می کنند خود را در آن جای دهند و به همین خاطر است که در یک جنبش توده ای شعارها و حرکت های گوناگونی را می توان مشاهده نمود.

یادداشت پنجم: خود ویژگی جنبش دیمه را چگونه باید دید؟

همانطور که اشاره شد، جنبش دیمه یک راست با خواست سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و با شعار مرگ بر این رژیم شروع شد که البته با گسترش جنبش، شعارهای دیگری هم مطرح شدند. لازم است برخی از این شعارها را بررسی کنیم. علاوه بر شعار مستقیم مرگ بر جمهوری اسلامی، از شعارهایی که به طور گسترده و به وفور مطرح شدند شعارهایی بودند که رأس دیکتاتوری حاکم را نشانه کرده بودند، چون "مرگ بر ولایت فقیه"، "مرگ بر خامنه ای" و یا "مرگ بر دیکتاتور". در کنار اینها، شعار "مرگ بر این دولت مردم فریب" و "مرگ بر روحانی" نیز داده شد. شعارهای آگاهی بخش دیگری چون "اصولگرا، اصلاح طلب"، دیگه تمام شد ماجرا" نیز فریاد زده شد. این شعار مشخص خط بطلان بر ادعای رژیم که گویا مردم طرفدار این یا آن جناح حکومتی هستند، کشید و بیانگر آن بود که هیچ یک از جناح های حکومتی دیگر نمی توانند ادعای داشتن پایگاه در میان مردم را بکنند. مفهوم دیگر شعار فوق همانا "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود گردد" می باشد. البته در تداوم جنبش به طور مشخص این شعار هم داده شد: "جمهوری اسلامی نابود باید گردد" (این شعار در ماه بهمن در تظاهراتی در تهران در خیابان ولی عصر داده شد).

همه این شعارها به طور علنی بر همگان آشکار ساختند که توده های مردم ، رژیم جمهوری اسلامی را کاملاً نفی کرده، در مقابل آن ایستاده و دیگر حاضر نیستند به زندگی زیر حکومت جمهوری اسلامی تن بدهند. طرح شعار "اسلامو پله کردید، مردمو ذله کردید" که پیش از جنبش دیماه نیز فریاد زده شده بود و در دیماه نیز به طور هر چه گسترده تر سر داده شد، بیانگر سطح آگاهی بالای توده های ماست و نشان می دهد که آنها بر خلاف روشنفکرانی که فریفته تبلیغات امپریالیستی بوده و نا آگاهانه نوک اصلی مبارزه خود را به جای نظام حاکم، روی صرف اسلام قرار می دهند (بگذریم از کسانی که کاملاً آگاهانه در پیروی از خط تبلیغات امپریالیستی عمل می کنند) ، در تجربه زندگی خود کاملاً به این حقیقت پی برده اند که اسلام در دست حاکمین وقت وسیله ای برای تسهیل استثمار توده هاست. آگاهی ای که توده های دربند ایران با چنین شعاری مطرح کردند، این آموزش را به برخی روشنفکران می دهد که هنوز نمی دانند که جمهوری اسلامی اسلام را پله کرده است تا منافع مادی سرمایه داران را تأمین کند. این قبیل روشنفکران باید به این حقیقت پی ببرند که بدون مبارزه طبقاتی و تلاش برای از بین بردن سیستم اقتصادی - اجتماعی ای که دشمن برای حفظ آن، اسلام را "پله" کرده است، نه اسلام و نه هیچ مذهب دیگری را نمی توان از بین برد. در هر حال، توده های انقلابی ایران با طرح شعار فوق این درس را به همگان آموختند که برای مبارزه با دشمن باید کوشید سلاح "اسلام" را از دست وی گرفت.

شعار ایجابی بر محتوای نان، کار و آزادی، نشانگر خواست اصلی این جنبش بود و نشان داد که این جنبش مهر طبقاتی کارگران و زحمتکشان جامعه را روی خود دارد. نشان داد که اردوی کار به همراه پشتیبانانش در میان دیگر گروه های اجتماعی، از خواست سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، در واقع دگرگونی بنیادی کل سیستم اقتصادی - اجتماعی حاکم بر جامعه را طلب می کنند. نشان داد که خلق (خلق، مناسب ترین واژه برای بیان مجموعه گروه های اجتماعی در صف انقلاب است) در تجربه های زندگی خود دریافته است که با وجود سیستم سرمایه داری وابسته در ایران هرگز نخواهند توانست نه نان و نه امنیت در کار به دست آورند و نه آزادی. از این روست که شعار نان و کار و آزادی عمق جنبش کنونی را نشان می دهد. در جریان جنبش دیماه و پس از آن همچنین ما با شعارهای رادیکال دیگر که نشانگر حضور نیروهای معتقد به کمونیسم در جنبش می باشد به شکل دیگری در جریان شعار نویسی روی دیوار ها مواجه شدیم. شعارهایی نظیر "چیزی برای از دست دادن نداریم جز زنجیرهایمان" ، " انقلاب جشن توده ها" (این شعار مشخصاً حرف مارکس است که می گوید: " انقلاب لکوموتیو تاریخ است. انقلاب جشن ستمکشان و استثمار شونده ها است")، یا حتی به طور واضح شعار "زنده باد سوسیالیسم". اینها، همه شعارهایی هستند که در عین حال که نیاز عمیق اجتماع را برای دگرگونی کامل سیستم اقتصادی - اجتماعی بیان می کنند در همان حال سطح آگاهی موجود در جامعه (آگاهی های نشأت گرفته از تعالیم کمونیستی) و وجود و حضور گفتمان سوسیالیستی در جنبش را نشان می دهند. همچنین با توجه به این که بسیاری از مساجد در رژیم جمهوری اسلامی به مراکز ستم و سرکوب توده ها تبدیل شده اند، توده ها به طور کاملاً آگاهانه، شعار مرگ بر خامنه ای یا مرگ بر جمهوری اسلامی را روی دیوار مساجد هم می نوشتند. شعار نویسی درست در مرکز ستم و در قلب سرکوب، به نوبه خود هم بیانگر شجاعت و جسارت نیروهایی بود که کار مبارزاتی را در این شکل انجام می دادند، و هم ضدیت آنها با ایدئولوژی اسلامی ای که مساجد مبلغ آنند را نشان می داد.

اما، در رابطه با درگیری توده ها با نیروهای مسلح رژیم! از این درگیری ها باید به مثابه وقوع قیام های توده ای صحبت کرد. هر چند کلمه خیزش در فارسی به مفهوم قیام یعنی برخاستن است اما کلمه "قیام" در ادبیات مارکسیستی مفهوم معین و مشخصی دارد که "خیزش" آن را القاء نمی کند. در ترم مارکسیستی، "قیام" به معنی حمله توده های مردم به مراکز نظامی که همان مراکز سرکوب هستند، می باشد. ما در جریان روزهای پر شور و

انقلابی دیمه شاهد حملات توده ها چه با دست خالی، چه با تفنگ های شکاری و چه با کوکتل مولوتف یا سلاح های دیگر به چنین مراکزی بودیم. این واقعیت چنان بود که حتی دشمن نیز آن را انکار نمی کند. در طی آن روزها توده ها به هر مکانی که به عنوان مرکز ستم و سرکوب می شناختند یورش برده و در جاهای مختلف، آن مکان ها را به آتش کشیدند. حمله به کلانتری ها و در مواردی تسخیر آنها، حمله به مساجدی که پایگاه بسیج به مثابه یکی از نیروهای سرکوبگر رژیم شمرده می شوند و سوزاندن قرآن به عنوان کتاب مقدس مورد استناد رژیم برای توجیه ستم و استثمار در جامعه، حمله به فرمانداری ها، دفاتر ائمه جمعه و حتی به اداراتی چون رانندگی و راهنمایی که علیرغم عنوان خود در رژیم جمهوری اسلامی به صورت مراکز زورگوئی و باج گیری از مردم در آمده اند، و خلاصه حمله و به آتش کشیدن هر مرکز ستم و سرکوب در شهرهای مختلف و حتی در دهات، از اقدامات انقلابی توده ها بود. توده های انقلابی در برخی شهرها چنان نیروهای سرکوب رژیم را محاصره می کردند که آنها قادر به حرکت نبودند و عملاً عاجز و درمانده در محاصره توده ها باقی می ماندند. به این نحو، در مواردی توده انقلابی موفق به تسلیم نیروهای مسلح دشمن در مقابل خود می شدند، و خیلی صحنه های انقلابی و شورانگیز دیگر توسط توده هایی که عزم کرده بودند تا دیگر همچون سابق شرایط وحشتناک ستم و استثمار و خفقان و دیکتاتوری را تحمل نکنند به وجود می آمد. کاملاً می شد دید که شور و روح انقلابی خاصی بر توده ها حاکم شده بود. اسامی برخی از شهرهایی که مبارزه قهر آمیز توده های انقلابی علیه نیروهای نظامی دشمن در آنجاها برجستگی داشت را می توان در اینجا ذکر کرد: ایذه : حمله به بسیجی ها، کرمانشاه: تعرض مردم به نیروهای سرکوب، شهر کارگر نشین اراک: حمله به پایگاه بسیج، حمله به کیوسک نیروهای انتظامی در مرکز شهر اراک و آتش زدن آن، فراری دادن ماموران و همچنین واژگون کردن خودروی نیروهای انتظامی، مبارکه اصفهان: حمله به بسیج فاطمه اصفهان با بمب های دستی، قهدریجان: حمله به پایگاه بسیج، دورود: حمله با سلاح به یک ایستگاه پلیس و به آتش کشیدن آن و سپس حمله به فرمانداری دورود، شاهین شهر اصفهان: به آتش کشیدن ماشین بسیج، مشهد: حمله به خودروی نیروهای سرکوب، اهواز : چندین حمله مسلحانه به پایگاه های بسیج، جوی آباد اصفهان: حمله به بسیج و آتش زدن آن، همدان: هجوم به فرمانداری همدان و شکستن درب و شیشه های آن با شعار مرگ بر جمهوری اسلامی و...

بنابراین، واقعیتی که در روزهای پر شور دیمه رخ داد را باید با نام واقعی اش یعنی قیام های کوچک و بزرگ شهری بخوانیم. درست در جریان این قیام ها بود که توده ها با خشم و کینه ای که حاصل تحمل چند دهه دیکتاتوری و وحشیگری بی حد و حساب پلیس و دیگر نیروهای سرکوبگر بود به درستی به طور بی رحمانه و قاطع با دشمنانشان برخورد کردند - که چنین نیز می بایست باشد. توده ها امکان پیدا کردند برخی از افراد اطلاعاتی، پلیس، بسیجی و پاسدار که در دسترس شان بودند را به سزای اعمال وحشیانه ای که این نیروهای مزدور پست در همه عمرشان علیه توده ها انجام داده اند، برسانند. البته این را هم می دانیم که در حال حاضر ارتش به عنوان ستون فقرات حاکمیت، از طریق ارگان های دست ساز خودش مثل بسیج و سپاه پاسداران عمل می کند و چهره خود را پنهان کرده ولی مسلم است که هر جا وارد عمل می شد توده ها به همان شکل با نیروهای ارتش برخورد می کردند که با ضمائیم و دست پروده هاش برخورد کردند.

این شرح خیلی کوتاه و فشرده آن چیزی است که در دیمه به وجود آمد و آغاز شرایط نوین و دوره تاریخی جدیدی را در سرزمین ما اعلام نمود. اگر بخواهیم با استفاده از ترمولوژی مارکسیستی صحبت کنیم، باید بگوئیم که به پا خاستن توده ها در چنین ابعاد عظیم علیه رژیم جمهوری اسلامی، و مبارزه مستقل سیاسی آنها با دشمنان شان، که خود در پی مبارزات اعتلاء یافته بلافاصله قبل از دیمه و در شرایط ورشکستگی و رشد بحران های درون حکومتی به وجود آمد، نشان می دهند که جامعه ایران وارد دوره انقلاب شده است.

یادداشت ششم: پیشگوئی طوفان! رشد و اعتلای چه عواملی به قیام های توده ای دیمه منجر شد؟

حتما باید به وضعیتی که قبل از این جنبش در جامعه وجود داشت اشاره کرد. چون این مهم است که بدانیم این جنبش در ادامه چه تضادها و یا بحرانهایی در جامعه به وجود آمد. در این رابطه سه موضوع از اهمیت اساسی برخوردارند. یکی این است که **کارگران و زحمتکشان ما در آستانه تظاهرات و قیام های توده ای در چه شرایط اقتصادی به سر می بردند؟** دوم این که **چه مبارزاتی در صحنه جامعه وجود داشت؟** و سوم، **حکومت در چه وضعیتی به سر می برد؟** آگاهی نسبت به این سه مقوله برای درک شرایطی که جنبش دیمه را به وجود آورد و شناخت شرایط نوینی که بعد از آن تظاهرات های بزرگ و قیامهای توده ای در جامعه ما به وجود آمده، اکیدا ضروری است، چون با بررسی این واقعیت ها وظیفه ای که روشنفکران مبارز در حال حاضر به عهده دارند خود را هر چه برجسته تر نشان می دهد.

تا آنجا که به شرایط اقتصادی کارگران و زحمتکشان مربوط می شود، ما در آستانه قبل از جنبش دیمه شاهد شدت گیری هر چه بیشتر فقر و فاقه در میان آنها بودیم. توده های ستمدیده دیگر نیز شرایط بهتری از کارگران نداشتند (و ندارند). در شرایطی که حداقل دستمزد، چند برابر زیر خطر فقر قرار دارد و تازه سرمایه داران هم دستمزد کارگران را به مدت چندین ماه نمی پردازند، در شرایطی که حتی حقوق معلمین و کارمندان جزء نیز به طور مرتب و کامل توسط دولت پرداخت نمی شود - تا جایی که یکی از مهره های خود رژیم به عدم پرداخت حقوق معلمین به مدت ۳ ماه اقرار کرد - در شرایط خوابیدن تولید و ورشکستگی اقتصادی و وجود انبوه بیکاران، در شرایطی که بر اساس قوانین دولتی، از انجام شغل های کاذب و غیر تولیدی نظیر کولبری و دستفروشی نیز جلوگیری می شود - و این خود تضاد بین زحمتکشانی که به چنین کارهایی روی می آورند با دولت و نیروهای سرکوبگرش را شدت بیشتری می بخشد - فقر و فلاکت تا به آن حد جامعه را فرا گرفته است که زباله گردی برای رفع گرسنگی و زنده ماندن، به صورت برجسته به مثابه پدیده ای در جامعه در آمده است. این نمونه و جلوه های زشت و دردناک دیگر چون فروش اعضای بدن و نوزاد و کودک و غیره بیانگر شرایط نکبت باری است که در آستانه جنبش دیمه کارد به استخوان توده های محروم رسانده بود. آنها چنان جانیشان از فقر و فلاکت بیش از حد و ظلم و ستم و زورگوئی های دست اندر کاران دولت به لب رسیده بود که دیگر نمی توانستند شرایط وحشتناک حاکم را تحمل کنند. در این اوضاع، روحیه انقلابی به طور وسیع در میان توده ها رشد و اعتلا یافته بود. مردم، عملاً با شجاعت در مقابل نیروهای مسلح رژیم می ایستادند و علناً اعلام می کردند که ترسی از وزارت اطلاعات، این ارگان جنایتکار و کثیف ندارند (از سخنان یکی از آن توده های جان به لب رسیده: مگر ساواک کم گشت؟ آخرش که شاه سرنگون شد) و در مقابل ابراز نظراتشان علیه رژیم جمهوری اسلامی و شرایط جهنمی ای که برای اکثریت توده های مردم به وجود آورده است، هراسی از دستگیری و شکنجه به دل راه نمی دهند. آنها با روحیه انقلابی والای خود مرگ را تحقیر می کردند و عزم خود برای مبارزه با این رژیم و ساختن جامعه مورد نظر خود را ابراز می کردند. **روحیات و اخلاقیات** جدیدی در میان توده ها به خصوص در جریان مبارزه مشترک آنان در تجمعات و یا تظاهرات خیابانی به وجود آمده بود.

در صحنه مبارزه سیاسی، بررسی حرکت های مبارزاتی کارگران و دیگر ستمدیدگان جامعه یک اعتلای انقلابی را در مبارزات آنان یادآوری می کرد. قبل از جنبش دیمه، ما کماکان کارگران را در صحنه مبارزه با رژیم می دیدیم. واقعیت این است که کارگران از زمان به قدرت رسیدن رژیم جمهوری اسلامی لحظه ای از مبارزه با این رژیم غافل نبودند. اعتصاب در کارخانه، برگزاری تظاهرات های خیابانی، دست زدن به اعتصاب غذا، تجمع در مقابل مجلس یا درب نهاد های مختلف دولتی و حتی اقدام به گروگان گرفتن مدیران ظالم و تبهکار از جمله اشکال مبارزات کارگران ما بود. **اما از حدود یک سال قبل از این جنبش، اعتصابات و تجمعات کارگری به حد بسیار بالائی ارتقاء یافته بود.** طبیعی است که کارگران با خواست اقتصادی و به طور مشخص با خواست دریافت حقوق های معوقه خود وارد صحنه مبارزه می شدند ولی با توجه به برخورد سرکوبگرانه رژیم با کارگران به منظور دفاع از سرمایه داران، در موارد زیادی **مبارزات اقتصادی آنها خیلی زود به مبارزه سیاسی و بعد به مبارزه قهرآمیز با رژیم کشیده می شد.** حتی در مواردی نظیر آنچه در حادثه انفجار معدن ذغال سنگ زمستان یورت در استان گلستان در اردیبهشت ۱۳۹۶ دیده شد، کارگران خشم و نفرت خود از رژیم و کارگزارانش را به شکل کاملاً علنی نشان می دادند. در معدن زمستان یورت در شرایطی که بیش از چهل تن از معدنچیان جانانشان را به دلیل ناامنی محیط کار از دست دادند، شدت خشم و نفرت کارگران از رژیم حاکم به حدی جلوه گر شد که رئیس جمهور (روحانی مکار) که پس از انفجار در معدن در محل حضور یافته بود تنها با کمک نیروهای مسلحش از دست کارگران خشمگین و مبارز جان سالم به در بُرد. تجمع اعتراضی کارگران شاغل و بیکار معدن طلای آغ دره در بیست و پنج خرداد ۱۳۹۶ که مورد حمله نیروهای مسلح جمهوری اسلامی واقع شدند، نیز یکی از وقایع حاد و ناشی از شدت گیری تضاد کارگران با جمهوری اسلامی به مثابه رژیم مدافع سرمایه داران بود. در این مورد، بی رحمی مزدوران جمهوری اسلامی با کارگران و خانواده های آنان به حدی بود که در اثر ضرب و شتم آنان چند زن از خانواده های کارگری در محل بیهوش روی زمین افتادند.

در آستانه جنبش دیمه ما به خصوص با مبارزات دلیرانه کارگران شرکت نیشکر هفت تپه و کارگران اراک مواجه بودیم. برای نمونه در اراک کارگران کارخانه های هپکو و آذراب که مبارزه خود را با خواست اقتصادی شروع کرده بودند مجبور به دست زدن به مبارزه سیاسی با رژیم آنهم در شکل قهر آمیز بستن جاده اراک به تهران شدند. این مبارزه با حمله نیروهای مسلح جمهوری اسلامی به کارگران و به کار بردن گاز اشک آور و غیره به درگیری قهر آمیز بین آن نیروها با کارگران که البته سلاحی جز سنگ و تکه های آسفالت خیابان نداشتند، انجامید. همه این مبارزات نشان از اعتلای مبارزات کارگران ایران داشت.

مبارزه کولبران گُردستان، این محرومترین کارگران ایران با نیروهای سرکوبگر که حتی در شهریور سال ۱۳۹۶ به درگیری مسلحانه توده های محروم شهر بانه با آن نیروها منجر شد، یکی دیگر از "پیشگوئی طوفان" قبل از طوفان دیمه بود. از این دست پیشگوئی ها، همچنین باید از حمله و آتش زدن پایگاه بسیج در مسجد قدس منطقه اسلام آباد ارومیه توسط نیروهای انقلابی در این شهر به دنبال درگیری گارد ضد شورش با اولیای دانش آموزان مدرسه ای در این منطقه یاد کرد که در اول آبانماه ۱۳۹۶ به دنبال تعرض جنسی به یک دانش آموز دختر ۱۲ ساله صورت گرفت.

"پیشگوئی" طوفان دیمه را حتی در **حمایت جمعی مردم از دستفروشان** که مورد حمله مأموران شهرداری واقع می شدند، نیز می شد دید. اهمیت این پشتیبانی به خصوص آنجا قابل درک است که بدانیم که شهرداری در ایران با توجه به شدت تضاد بین توده های مردم با رژیم حاکم، خود یک نهاد سرکوبگر است و مردم ایران تجربه های زیادی از اعمال سرکوبگرانه آن دارند. در نتیجه ایستادگی مردم در مقابل شهرداری به

واقع ایستادگی در مقابل یک نهاد سرکوبگر جمهوری اسلامی و به واقع خود رژیم می باشد. نمونه کاملاً بارز در این مورد که رژیم مجبور به مداخله شد، در ۲۲ مرداد ۱۳۹۶ به وجود آمد؛ که طی آن توده های رنج دیده در اعتراض به قتل یک دستفروش در شهر قم، علیه شهرداری دست به تظاهرات زدند و حتی گروهی از مردم قم اقدام به بستن خروجی میدان تره بار شهر نمودند.

به طور کلی در آستانه جنبشی که در دیماه به وقوع پیوست، در نقاط مختلف ایران حرکت های مبارزاتی که اغلب منجر به حمله رژیم به توده ها می شد، به وجود می آمد که همه آنها بیانگر شدت گیری تضادهای جامعه و زمینه سازی برای رشد مبارزات بعدی بود.

خیزش مردم خوزستان در اعتراض به آلودگی هوا و آب شربشان که خود یک مبارزه سیاسی علیه رژیم بود، یکی دیگر از نمونه هایی است که در تقویت جو سیاسی مبارزاتی نقش بارزی داشت و از شکل گیری **تحولی کیفی در زندگی سیاسی توده های ستمدیده ایران خبر می داد.**

با توجه به رو شدن دزدی ها و فساد حاکم در دستگاه های دولتی و در واقع آشکار شدن ورشکستگی رژیم حاکم، ما با تظاهرات و تجمعات بازنشستگان و همچنین با تظاهرات کسانی که مؤسسات مالی تحت حمایت رژیم، سپرده های آنان را بالا کشیده بودند، قبل از خیزش دیماه مواجه بودیم. اینها که به "مال باختگان" معروف شدند، همراه با بازنشستگان، تا جنبش دیماه خیابانهای چندین شهر را به طور مدام به صحنه مبارزه سیاسی با رژیم تبدیل کرده بودند. در این میان هر چند می شد دید که لباس شخصی ها (اطلاعاتی های جمهوری اسلامی)، در تظاهرات مال باختگان و بازنشستگان می کوشند بنرها و شعارها را به نفع رژیم به صورت سازشکارانه تنظیم نمایند، اما در مجموع دست اندر کاران جمهوری اسلامی با وقوف به انفجاری بودن شرایط و در هراس از خیزش های قهر آمیز توده ای، بر خلاف سابق با احتیاط با آنان برخورد می کردند. اما مبارزه و تظاهرات این ستمدیدگان تا آنجا پیش رفت که برای اولین بار در تظاهرات خیابانی به طور واضح شعار مرگ بر روحانی سرداده شد. سر دادن این شعار و خود حضور این توده ها در خیابان که تا **دیروز از مبارزه سیاسی دور بودند و حال مستقلاً و به طور آشکار به صحنه مبارزه سیاسی آمده بودند**، از یک طرف و آشکار گشتن فساد عمیق در دستگاه دولتی که برای توده ها به معنی ضعف و پوسیدگی رژیم جمهوری اسلامی بود، همراه با حرکت های سیاسی کارگران و دیگر توده ها، به طور هر چه برجسته تر نشان داد که جامعه ایران تحت سلطه جمهوری اسلامی دچار بحران سیاسی گشته است و با توجه به شدت تضادهای موجود دامنه آن می تواند هر چه وسیعتر گشته و تلاطمات سیاسی بزرگتری را در پی خود داشته باشد.

اتفاقاً دانشجویان مبارز به مثابه بخش آگاه جامعه که دارای شاخک های حسی قوی بوده و قادرند آنچه در بطن جامعه می گذرد را با بیانی فصیح به جامعه اعلام کنند، با برگزاری هر چه پرشورتر روز خود در ۱۶ آذر همان سال (۱۳۹۶) و ترتیب یک نمایش خیابانی که تا آن زمان چه در شکل و چه در محتوا به چنان صورتی سابقه نداشت، از طوفانی که در راه بود خبر دادند. اساساً خود حرکت مبارزاتی متفاوت دانشجویان مبارز، انعکاس شرایط مبارزاتی نوینی بود که داشت شکل می گرفت. این دانشجویان با برشمردن برخی از مبارزات توده ها از سال ۱۳۵۷ به این سو و سرکوبگری های رژیم، در حالی که نشان می دادند که از چه حافظه تاریخی بالائی برخوردارند، از ضرورت تداوم انقلاب سال ۵۷ که اعلام می کردند نیمه تمام مانده است، سخن گفتند. حرکت این قشر آگاه جامعه خود بیانگر طوفان در راه بود.

به طور خلاصه، توجه به مجموعه حرکت های مبارزاتی ای که کارگران و بخش هایی از توده های ستمدیده در بخش خرده بورژوازی در طی یک سال در جامعه انجام می دادند، می توانست هر بیننده آگاه را متوجه تلاطم

های سیاسی ای سازد که در عمق جامعه جریان داشت، همان تلاطم هائی که طوفان و یا به عبارتی دیگر تظاهرات و قیام های توده ای دیمه را به دنبال آورد.

در جبهه دشمن، اگر به زمان انتخابات ریاست جمهوری که روحانی مجدداً رئیس جمهور شد، برگردیم، از یک طرف با تحریم انتخابات به طور گسترده حتی در میان نیروهای آشکارا راست و سازشکار روبرو بودیم که خود نشانه دیگری از ورشکستگی رژیم و رشد نارضایتی حتی در میان چنین نیروهائی بود. از طرف دیگر شاهد بودیم که دست اندر کاران به چه تلاش های مذبحخانه ای برای اعتبار دادن به روحانی و مشروعیت بخشیدن به جمهوری اسلامی، متوسل شدند. آنها حتی افراد سرشناسی از میان هنرمندان و یا فعالان سیاسی که تا آن زمان کوشیده بودند به عنوان اپوزیسیون شناخته شوند و یا به هر حال می کوشیدند در صف اپوزیسیون باشند را وادار به شرکت در انتخابات کردند. اینها که همه بیانگر نیاز بیش از هر وقت دیگر رژیم برای مشروعیت دادن به خود با رأی مردم بود خبر از عجز و ورشکستگی رژیم و از هم گسیختگی دستگاه حاکم می داد، حاکمیتی که به نفرت و انزجار توده ها نسبت به خود واقف بود و فریاد جمهوری اسلامی نمی خواهیم، نمی خواهیم آنان را پیشاپیش می شنید. از این رو می خواست به هر طریقی این واقعیت را کتمان کرده و با موضوع "انتخابات"، صورت در هم ریخته و زرد خود را سرخ نگهدارد.

همانطور که افشای دزدیهای مقامات حاکم در دوره احمدی نژاد و آشکار شدن شکاف در میان بالائی ها، همراه با رشد تضاد پائینی ها با بالائی ها، یکی از عوامل مؤثر در به وجود آمدن جنبش سال ۸۸ بود، پیش از جنبش دیمه نیز آشکار شدن تضادها و درگیری های درونی حکومت و وقوف مردم به این امر در تشدید مبارزات آنان کاملاً مؤثر بود. علاوه بر رو شدن دزدیهای جدید حکومتیان - از دزدیهای مربوط به این یا آن مقام حکومتی چون قالیباف یا زمین خواری خانواده لاریجانی گرفته تا موضوع دزدی کلانی که با اسم بابک زنجانی مطرح شد و به طور برجسته، رسوا شدن بالا کشیدن پولهای صندوق بازنشستگان و دزدی سپرده های مردم توسط بانکها و مؤسسه های مالی ظاهراً معتبر، افشای جاسوسی دختر صادق لاریجانی، رئیس قوه قضائیه برای انگلیس، وجود شکاف و بحران در درون حکومت را برای مردم معلوم کرد. همچنین آشکار شدن تضاد احمدی نژاد با رقبای خود در دستگاه قضائی دولت و انجام حرکاتی خاص و غیرمعارف از طرف او نظیر پخش ویدئوهای افشاگرانه علیه قوه قضائیه و خاندان لاریجانی ها و بست نشستن در "شاه عبدالعظیم" و غیره، و از این طرف عدم برخورد قاطع خامنه ای به عنوان "ولی فقیه" با او، به صورت آشکار ضعف حکومت و وجود شکاف و بحران در درون حکومت را به ذهن توده ها متبادر نمود. در رابطه با صحنه گردانی احمدی نژاد در نقش به اصطلاح اپوزیسیون، هر چند این موضوع مطرح است که چه بسا او با خواست و صلاحدید خود خامنه ای چنین نقشی را به عهده گرفته و بازی می کند، ولی در هر حال نفس گرفتن پز اپوزیسیون توسط این مهره رسوا و شدیداً منفور در میان اکثریت مردم ایران، از وجود شرایط خاصی در جامعه ایران حکایت می کند. باید در نظر داشت که مسلماً در شرایطی غیر از این، تنها یک اشاره ولی فقیه که در رأس هرم دیکتاتوری قرار دارد کافی بود تا بساط اعتراض احمدی نژاد در هم ریخته شده و خود وی دستگیر شود.

وقوع زلزله در استان کرمانشاه که در فاصله کوتاهی قبل از خیزش دیمه به وقوع پیوست نیز به نوبه خود واقعیت هائی که در بطن جامعه وجود داشت را آشکار نمود. در شرایطی که جمهوری اسلامی حتی برای حفظ ظاهر هم که شده برای کمک به زلزله زده ها به هیچ اقدام امدادی قابل توجهی دست نزد، به راه افتادن حرکت وسیع توده ای در سراسر ایران، برای کمک رسانی به زلزله زدگان، بیان اعلام همبستگی مردم مناطق مختلف ایران با مردم این منطقه و به خصوص با خلق گُرد بود. این حرکت مردم و رد و بدل شدن اخباری در مورد دستبرد زدن پاسداران به کمک های مردمی در میان آنان، از یک طرف به طور آشکار و برجسته نشان داد

که توده ها هیچگونه اعتمادی به رژیم حاکم ندارند و می دانند که فساد، تار و پود جمهوری اسلامی را فرا گرفته است، و از طرف دیگر همبستگی توده های تحت ستم ایران در مقابل رژیم جمهوری اسلامی را به صورت سمبلیک نشان داد. این حرکت نشانگر شکل گیری روحیات مبارزاتی جدیدی در مردم بود که با شرایط نوینی که در جامعه شکل می گرفت و تکوین می یافت انطباق داشت. در چنین اوضاعی بود که یکی از مصیبت دیدگان زلزله در گیلانغرب در مقام خبرنگار محلی ضمن انعکاس اعتراضات مردم به عدم توجه دولت به زلزله زدگان، با شجاعت تمام در مقابل دوربین خبرنگاران حکومتی گفت که "مردم خواهان سرنگونی نظام جمهوری اسلامی هستند".

همه این موارد، چه در رابطه با بحران در درون حکومت و افزایش جنب و جوش های مبارزاتی در جامعه، و چه واقعیت شدت گیری غیر قابل انکار فقر و فلاکت در میان توده های تحت ستم و تقاضاهای متعدد آنان برای بهبود شرایط زندگی شان، وضعیتی را در جامعه شکل داد که منجر به "برآمد آشکار سیاسی توده ها" - اصطلاحی که لنین به کار برده - و حرکت های انفجاری توده ای در جامعه در دیماه گشت.

یادداشت هفتم: ادامه مبارزات توده ها بعد از قیام دیماه!

برپائی طوفان بزرگ اجتماعی در تظاهرات و قیام های توده ای دیماه به طور زنده و مشخص به همگان نشان داد که تضادهای طبقاتی در جامعه تحت سلطه ایران به نقطه اوج خود رسیده است. این واقعیت، امروز منجر به شکل گیری شرایط کاملاً جدیدی در جامعه گشته است؛ و این شرایط جدید به حدی متفاوت از گذشته است که همگان به آن معترفند و هیچکس نیست که قادر به انکار تفاوت کیفی شرایط کنونی جامعه ایران با شرایط قبل از جنبش قهر آمیز توده ای دیماه باشد. از مشخصات اصلی و مهم این دوره، آشکار شدن این واقعیت است که اکثریت عظیم مردم ایران خواهان سرنگونی رژیم حاکم و از بین رفتن نظامی که این رژیم تحت نام اسلام در جامعه شکل داده، می باشند و در همان حال خواستار ایجاد روبنا و نظم جدیدی به نفع خود در جامعه هستند. اگر بخواهیم از عبارتی که لنین در این زمینه به کار برده است، استفاده کنیم باید بگوئیم که امروز اکثریت عظیم مردم ایران به طور کامل و قطعی و به صورت کاملاً آشکار از جمهوری اسلامی جدا شده و به لزوم استقرار نظم جدید پی برده اند.

می دانیم که تظاهرات و قیام های قهر آمیز توده ای و رویارویی توده های انقلابی با رژیم جمهوری اسلامی در میدان نبرد خونین بین انقلاب و ضد انقلاب، با سرکوب شدید ضد انقلاب مواجه شد و از اوج خود افتاد. اما وجود پتانسیل انقلابی بسیار بالا در توده های جان به لب رسیده، باعث آن گشته که این توده های انقلابی با حضور سیاسی خود در صحنه مبارزه علیه رژیم، جنبش انقلابی دیماه را همچنان تا به امروز تداوم بخشند، تا اواسط بهمن ماه، قیام و تظاهرات توده ای به همان شکل عمومی که در دیماه بود در شهرهای مختلف به صورت پراکنده ادامه یافت. پس از آن جنبش انقلابی از حالت عمومی خارج شده و با به میدان آمدن گروه های اجتماعی مختلف در جامعه با خواست های مشخص خود، جنبش اکنون شکل نوینی یافته است. در اینجا بررسی دو موضوع از اهمیت برخوردار است. در جانب توده ها می بینیم که آنها با روحیه انقلابی اعتلاء یافته شان بیش از پیش در مقابل سرکوبگران و ستمکاران خود می ایستند. این واقعیت باعث به وجود آمدن حوادث و رویداد های مبارزاتی گوناگون، از حرکت ها و رویدادهای ناشی از درگیری منفرد افراد و به خصوص زنان با پلیس گرفته تا حرکت های مبارزاتی جمعی بزرگ و بسیار جدی می گردد. وجود روحیه انقلابی در توده ها و رویدادهای مبارزاتی جاری، وجود یک جو انقلابی در جامعه را بیان می کنند. از طرف دیگر در جانب

جمهوری اسلامی شاهدیم که دیگر فریب و حيله و تزوير به مثابه يکي از شيوه های رژيم در گذشته، در فرم و اشکال پيشين کارائی خود را از دست داده است. بنابراین، اين رژيم برای حفظ خود و دفاع از موجوديتش در مقابل توده های مبارز مجبور شده است هر روز به نحوی با توده ها درگیر شده و بیشتر از گذشته با توسل به خشونت و سرکوب و توسل به اعمال هر چه وحشیانه تر به کنترل توده ها بپردازد. اما اين برخورد که مابين استیصال رژيم می باشد در شرایط کنونی با توجه به روحیه والای انقلابی در توده ها، آنها را هر چه بیشتر به صحنه مبارزه کشانده و در مقابل رژيم قرار می دهد، و در نهایت تضاد بين توده ها و دستگاه حاکم را شدت می بخشد تا دوباره از جائی به نقطه انفجار برسد.

از اولین گروه هایی که بلافاصله پس از فروکش جنبش همگانی با خواست های مشخص به صحنه مبارزه آمدند - و پيش از ديمهه نیز در صحنه بودند - باید از مال باختگان و بازنشستگان نام برد. در رابطه با مال باختگان با توجه به اين که سپرده هايشان را مؤسسات مالی تحت حمایت رژيم از آنان ربوده و حال عملاً هیچ نهادی در جمهوری اسلامی پاسخگوی آنها نیست، مبارزات آنان همچنان ادامه دارد. دراویش يکي دیگر از گروه های اجتماعی بودند که در تداوم جنبش ديمهه، صحنه مبارزه با جمهوری اسلامی را با خواست مشخص خود پُر نمودند. واقعيت اين است که در جامعه ايران علاوه بر تضاد های عميق طبقاتی، تضادهای دیگری نیز وجود دارند که باعث قرار گرفتن توده های مردم در مقابل حاکميت می گردند. يکي از اين تضاد ها، تضاد بين جمهوری اسلامی و معتقدین به مذاهبی غير از مذهب مورد قبول اين رژيم می باشد. "دراویش" از گروه های مذهبی در ايران هستند که از زمان روی کار آمدن رژيم مذهبی حاکم همواره مورد اذیت و آزار و سرکوب شديد رژيم جمهوری اسلامی قرار گرفته اند. در طول حاکميت اين رژيم، اين ستمديدگان بارها مورد حمله نیروهای مسلح رژيم واقع شده و درگیری های جدی بين آنها به وجود آمده است. در شرایط جديد با توجه به دستگیری تعدادی از دراویش و اعتراض قاطعانه آنها عليه اين دستگیری ها، مبارزه ای جدی بين اين ستمديدگان و جمهوری اسلامی آغاز شد که به دليل سرکوبگری نیروهای مسلح رژيم، شکل کاملاً قهر آمیز به خود گرفت. در واقع از ۱۵ بهمن ماه تا ۳۰ بهمن یک جنگ واقعی بين اين توده ها و نیروهای مسلح رژيم در خیابان های شمال تهران شکل گرفت. در طی اين جنگ، گاه دراویش بر نیروهای مسلح غالب آمده و آنها را فراری می دادند. مزدوران رژيم در مواردی با قمه و خنجر به جان آنها می افتادند. در اين نبرد از شلیک گلوله های ساچمه ای و پرتاب گاز اشک آور به سوی دراویش توسط نیروهای مسلح رژيم تا جنگ تن به تن خیابانی بين آنها را شاهد بوديم. در يک مورد توده هایی از دراویش با شناسائی يکي از "خانه های امن" يا به عبارت صحيح تر يکي از شکنجه گاه های وزارت اطلاعات، آن را تماماً تخریب کردند. از تاکتیک های به کار گرفته شده توسط مردم در اين جنگ، پرتاب سنگ از طبقات بالای ساختمانها بسوی نیرو های انتظامی، راندن ماشین به سوی گله ای از مزدوران جمهوری اسلامی و زیر گرفتن آنها (تاکتیکي که اولین بار توسط مزدوران داعشی جمهوری اسلامی در جنبش مردمی سال ۸۸ عليه نیروهای انقلابی در خیابان به کار گرفته شده بود) می توان نام برد. نحوه حمله نهائی جمهوری اسلامی به دراویش نیز درست یادآور صحنه های جنگهای تاریخی پيشين بود، به گونه ای که رژيم دسته هایی از نیروهای مسلح خود را شبانه با دبدبه طبل برای جنگ با اين توده تحت ستم به میدان فرستاد.

توجه به کنه مبارزه دراویش با جمهوری اسلامی دو موضوع مهم را آشکار می سازد. اول اين که نشان می دهد که امروز ستمگری مذهبی از طرف رژيم جمهوری اسلامی در ارتباط با دراویش که يکي از گروه های مذهبی تحت ستم و سرکوب اين رژيم می باشند، **خواست اعتقاد آزادانه به يک مذهب و يا نداشتن هیچ مذهبی** را در جامعه ما به عنوان يکي از مطالبات دموکراتیک مردم ايران با برجستگی مطرح ساخته است. شکی نیست که اين خواست به سومين قسمت از شعار "نان، کار، آزادی" مربوط می شود و از جمله نیازهای

اجتماعی است که یک انقلاب پیروزمند باید پاسخگو و بر آورنده آن باشد. دوم این که این مبارزه نشان داد که تضاد بین درویش به مثابه بخشی از توده های میلیونی ایران با جمهوری اسلامی به چنان درجه از حدت خود رسیده است که جنگ تمام عیاری را بین این ستمدیدگان و جمهوری اسلامی دامن زد. این، آشکارا یک جنگ داخلی بود و باید دانست که وقوع جنگ داخلی از این نوع و به طور مشخص **جنگ داخلی بین استثمار شده ها و ستمدیدگان از یک سو و حکومت حامی استثمار و ستم از سوی دیگر**، در یک دوره انقلابی امری اجتناب ناپذیر بوده و خود یکی از نشانه های وجود دوره انقلاب در یک کشور می باشد.

به صحنه مبارزه سیاسی آمدن هزاران تن از کشاورزان شرق اصفهان با خواست عادلانه مشخص خود که تا به امروز هم ادامه دارد، جلوه دیگری از تداوم خیزش دیمه می باشد. این توده های به فقر نشسته و خانمان بر باد رفته به قول خود برای "حقابه" مبارزه می کنند. تغییر مسیر رودخانه پرآب زاینده رود در پی سیاست های سودجویانه اقتصادی رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی، امروز موجب خشکی این رودخانه گشته و کشاورزان را از کشت و کار انداخته است.

مبارزات دهقانان اصفهان نیز که با تظاهرات و راه پیمائی بدون توسل به خشونت شروع شد، با برخورد خشن و قهر آمیز نیروهای مسلح رژیم به درگیری خشونت آمیز کشانده شد. در طی این درگیری ده ها تن از کشاورزان به دلیل تیراندازی و پرتاب گاز اشک آور از سوی نیروهای سرکوبگر زخمی شدند. نکته قابل توجه این است اقدام به سرکوب این روستائیان توسط جمهوری اسلامی نه تنها باعث توقف مبارزه آنها نشد، بلکه خشم انقلابی دهقانان مناطقی را نیز که هنوز به این جنبش نپیوسته بودند برانگیخت و آنها را به صحنه مبارزه آورد. ایستادگی قهرمانانه این ستمدیدگان درمقابل سرکوب، در اینجا نیز کار را به جنگ توده ها با نیروهای مسلح رژیم جمهوری اسلامی کشاند و طی آن تعدادی از کشاورزان زخمی و دستگیر شدند. در روزهای اول، جنگ تن به تن بین کشاورزان و نیروهای دشمن جریان یافت. از اقدامات این توده ها در رو درروئی با نیروهای مسلح رژیم می توان به استفاده آنها از اسلحه گرم، به کار بردن تاکتیک زیر گرفتن بسیجی ها و پاسداران که در ویدئوی منتشر شده، از آن به عنوان "لوله" کردن مزدوران رژیم یاد شده است، از کار انداختن پمپاژهای آب، آتش زدن "ماشین حمل بار یگان" سرکوب و غیره اشاره کرد. این نبردها که جلوه ای از به کارگیری قهر انقلابی در مقابل قهر ضدانقلابی از طرف توده هاست، حاصل به نقطه اوج رسیدن تضاد دهقانان ستمدیده اصفهان با دشمن، به مثابه نمایندگان سرمایه داران خارجی و داخلی وابسته می باشد که به نوبه خود به طور برجسته، **جریان یک جنگ داخلی بین انقلاب و ضد انقلاب را در جامعه کنونی ایران آشکار می سازد**. باید دانست که شرکت فعالانه افراد عامی به طور مستقل و عملی در زندگی سیاسی، به قول لنین یکی از نشانه های دوره انقلاب می باشد؛ و درست قهرمانی ها و جانبازی های همین توده عامی، توده هائی که امروز خشم انقلابی خود از وضع موجود را در شعارهای عامیانه ای چون "مدیر اگر ندارید برید قبرس بیارید" (قبرس به صادرات الاغ معروف است)، "خاک بر سرتان" و یا "حوض که آب نداره، وزغ نیاز نداره"، بیان می کنند، روند انقلاب را به جلو سوق می دهند. فراموش نکنیم که انقلاب، کار توده هاست.

در طی مبارزه کشاورزان رزمنده اصفهان ما شاهد ابتکارات جالبی هم از طرف آنها بودیم که اشغال صحن نماز جمعه در مسجد جامع اصفهان، محلی که یکی از مهمترین پایگاه های ایدئولوژیکی رژیم به شمار می رود، یکی از آنها بود. در این مسجد روستائیان انقلابی پشت به امام جمعه و تصاویر دو دیکتاتور (ولی فقیه) این رژیم یعنی خمینی و خامنه ای، نشسته و شعار دادند: "پشت به دشمن، رو به میهن". این توده تحت ستم به این شکل روشن و گویا، مبارزه سیاسی خود با رژیم جمهوری اسلامی و خواست سرنگونی این رژیم را در جهت تحقق خواسته های عادلانه خویش در معرض دید همگان قرار دادند. هر چند شرکت زنان در این مبارزات کم رنگ بود ولی

با تداوم جنبش، آنها نیز با شعار "ما زن و مرد جنگیم، تا حقایق می جنگیم" به شرکت فعال در این جنبش پرداختند.

برای این که سخن به درازا نکشد به توصیف مبارزات دیگر در نقاط مختلف ایران از جمله مبارزه روستائیان خوزستان، چهار محال بختیاری که آنها نیز به دلیل سیاست های ضد خلقی جمهوری اسلامی با فقر و فلاکت شدید روبرو بوده و به مبارزه برخاسته اند و همینطور مبارزات مردم گُردستان نمی پردازم. اما مورد برجسته دیگری را باید ذکر کرد که مبین تداوم جنبش انقلابی با مطرح شدن خواسته های مشخص در آن است که مربوط به مبارزه خلق عرب در خوزستان و به طور مشخص در اهواز می باشد. در روزهای نهم و دهم فروردین، شهرهای اهواز، آبادان، ماهشهر، حمیدیه، شیبان و کوت عبدالله شاهد تظاهرات توده های محروم و تحت ستم عرب بود. ظاهراً دلیل این تظاهرات، اعتراض به برنامه ای عرب ستیز در صدا و سیما جمهوری اسلامی بود. ولی در واقعیت امر زمینه کاملاً آشکار برای مبارزه این توده ها با رژیم جمهوری اسلامی وجود دارد و آن عبارت است از تنگ شدن عرصه زندگی برای آنان به دلیل شدت گیری فقر و فلاکت، قرار گرفتن خلق عرب تحت تحقیر و توهین شدید ملی و مسایل مربوط به شرایط محیط زیست چون گسترش ریز گردها که فضائی که نفس کشیدن را هم برای این توده ها غیر قابل تحمل کرده است.

تحقیر و توهین به خلق عرب که در گذشته با سیاست های ضد ملی رضا شاه انگلیسی آغاز شده بود در رژیم جمهوری اسلامی شدت هر چه بیشتری به خود گرفته است. به خصوص با توجه به امکانات و فضائی که نه فقط این رژیم بلکه رسانه های امپریالیستی نیز برای نشر ایده های شوینیستی و نژاد پرستانه در اختیار نیروهای ضد انقلابی و به اصطلاح سکولار علیه این خلق قرار می دهند، موجب آن شده است که خلق عرب امروز ستمدیده ترین خلقهای ایران به شمار برود. در چنین شرایطی است که این خلق در قیام اخیر خود علیه جمهوری اسلامی خواست ملی خود را مطرح و برای تحقق آن مبارزه می کند. در جریان مبارزه مردم تحت ستم خوزستان، عوامل جمهوری اسلامی در روز ۱۴ فروردین با بستن درهای یک قهوه خانه محل تجمع افراد مبارز و روشن فکر شهر اهواز و آتش زدن آن قهوه خانه، فاجعه ای آفریدند که یادآور فاجعه آتش زدن سینما رکس آبادان در اواخر دوره شاه می باشد. فاجعه آتش زدن قهوه خانه باعث شدت گیری مبارزه قهرآمیز مردم جان به لب رسیده اهواز با نیروهای مزدور رژیم گردید. در جریان این مبارزات، عمال رژیم از هیچ کوششی برای تخطئه مبارزات خلق عرب، چه از طریق پخش شعارهای ناسیونالیستی و چه دامن زدن به تضاد بین لُرهای بختیاری و مردم عرب کوتاهی نکردند.

من در اینجا برخی از رویدادهای مبارزاتی را با تفصیل مطرح کردم که به طور زنده نشان بدهم که ما امروز با شرایط خاصی در جامعه خود مواجهیم. در این بین بررسی شرایط کار و مبارزه کارگران چه به دلیل موقعیت خاص این طبقه که دشمن اصلی طبقه سرمایه دار محسوب می شود و چه به این دلیل که کارگران همچنان در صحنه مبارزه حضور دارند از اهمیت ویژه ای برخوردار است.

یادداشت هشتم: صدای جنبش کارگری خفه شدنی نیست!

کارگران ایران به مثابه انقلابی ترین طبقه در جامعه، امروز در شرایط بسیار دشواری قرار دارند. شدت بحران در سیستم سرمایه داری باعث تعطیلی کارخانجات و مؤسسات تولیدی گشته و ارتش عظیم ذخیره کار را هر چه گسترده تر و عظیم تر نموده است. این واقعیت دست سرمایه داران زالو صفت را برای استثمار بی رحمانه و هر

چه شدیدتر کارگران باز گذاشته تا جایی که حتی این مفت خوران و انگل های جامعه به این قانع نیستند که صرفاً ارزش اضافی ای که کارگران تولید می کنند را به جیب بزنند بلکه تا جایی که می توانند حتی از پرداخت دستمزد آنان نیز امتناع می کنند. در چنین شرایطی کارگران مجبور شده اند مبارزه خود علیه سرمایه داران را به منظور دریافت حقوق های معوقه خود متمرکز کنند. اما علیرغم طرح این درخواست ابتدائی، مبارزات کارگران با سرمایه داران به مبارزه صنفی محدود نیست بلکه با توجه به دخالت و مقابله رژیم با آنان، مبارزات کارگران به صورت مبارزه علیه جمهوری اسلامی تجلی یافته و شکل سیاسی به خود می گیرد.

شکی نیست که کارگران هر روز که می گذرد تجربه جدیدی از مبارزات خود به دست آورده و سعی در ارتقاء طرق و شیوه های مبارزه خود می کنند. در این میان در حالی که سرکوب، عمده ترین وسیله طبقه استثمارگر ایران علیه کارگران است ولی استثمارگران و مدافعان شان تنها از این وسیله جهت حفظ وضع ظالمانه موجود استفاده نمی کنند، بلکه به انواع حيله ها و ترفند ها جهت فریب کارگران نیز دست می زنند. کوشش در بردن ایده های پاسیفیستی و سازشکارانه به میان کارگران هفت تپه از طرف عوامل مختلف که ممکن است از عوامل رژیم هم بوده باشند، یکی از آن نمونه هاست. ایده هایی از این قبیل که نباید پا از حد مبارزه صنفی فراتر گذاشت، و یا کارگران باید شعارهای تظلم خواهانه بدهند و یا در حد طرح خواست های صنفی خود شعار بدهند و از دادن شعارهای تعرضی اجتناب کنند. آنها دلیل این توصیه های خود را کم کردن تیغ سرکوب رژیم اعلام می کنند و می گویند که در غیر این صورت بهانه به دست دستگاه های امنیتی داده می شود تا مبارزات کارگران را سرکوب کنند. با توجه به این واقعیت که رژیم و دستگاه های امنیتی اش بیشمتر و درنده تر از آنند که برای سرکوب، خود را محتاج بهانه ببینند، و با توجه به این که جمهوری اسلامی اساساً هر تجمع و مبارزه کارگران حتی برای ابتدائی ترین خواسته های برحق آنان را سرکوب می کند واضح است که چنان توصیه هایی جز در خدمت سرمایه داران و در جهت حفظ شرایط ظالمانه کنونی در رابطه با کارگران نیست. کارگران برای دفاع از زندگی و شرافت خود مجبور به مبارزه و دادن "هزینه" (اصطلاحی که رایج گشته) می باشند و چاره ای جز این ندارند.

از طرف دیگر در میان کارگران هفت تپه شاهد برخوردهای مبارزه جویانه و رادیکال نیز بوده ایم تا آنجا که حتی ضرورت به دست گرفتن واحد تولیدی به دست خود کارگران نیز مطرح می شود. در این مورد (تصاحب کارخانه یا هر واحد تولیدی) لازم است اشاره وار گفته شود که هر چند در شرایط بقای سیستم سرمایه داری، این امر عملی نیست ولی طرح چنین مسایلی در میان کارگران، انعکاس ضرورتی است که خود سیستم سرمایه داری در مقابل کارگران می نهد و بیانگر آگاهی کارگران نسبت به چنین ضرورتی است. برای اطلاع بیشتر از آنچه در میان کارگران هفت تپه مطرح است به لینک زیر مراجعه شود:

<https://www.youtube.com/watch?v=n7Wb07UbwZU>

در شرایط انقلابی کنونی، جمهوری اسلامی درست به خاطر احساس خطر از جانب طبقه کارگر، برای حفظ پایه های لرزان رژیمش، دست به وارد آوردن شدیدترین فشارها به کارگران زده است. این رژیم نه فقط از طریق عوامل خود به نام کارگر یا فعال کارگری می کوشد با پخش ایده های انحرافی و سازشکارانه در میان کارگران از حرکت های رادیکال کارگران جلوگیری نماید بلکه بیش از هر وقت دیگر بر شدت سرکوبگری های خود علیه کارگران افزوده است. بگیر و به بندهای روزمره کارگران، حمله شبانه وزارت اطلاعات به خانه های عناصر فعال و مبارز، اذیت و آزار فعالین شناخته شده کارگری، ایجاد رعب و وحشت در میان آنان، زندانی کردن و یا جلب کارگران مبارز به مراجع ظاهراً قانونی و اعمال جنایتکارانه دیگر از اقدامات این رژیم علیه کارگران می باشد. همه

این واقعیات در شرایط فقدان تشکل سیاسی مدافع منافع طبقه کارگر ایران که بتواند عملاً کارگران را در مبارزه خود علیه سرمایه داران و رژیم حامی شان مورد پشتیبانی خود قرار دهد، شرایط بسیار دشواری را در مقابل رشد مبارزات طبقه کارگر ایران به وجود آورده است. با این حال مبارزات کارگران در چنین شرایط دشوار و بسیار خفقان آور، همچنان ادامه دارد و به قول کارگر مبارز هپکو "صدای حق خواهی جنبش کارگری" (علیرغم همه تلاش دشمن) "خفه شدنی نیست که نیست". یکی از وقایعی که اخیراً در ارتباط با کارگران مبارز گروه صنعتی فولاد اهواز رخ داد و به نوبه خود بیانگر آن است که این رژیم برای حفظ موجودیت خود در شرایط انقلابی کنونی به هر شیوه ای از سرکوب دست می زند، این بود که هنگامی که این کارگران مبارز در خیابانی در نزدیکی استانداری در اعتراض به عدم دریافت حقوق سه ماهه خود تجمع کرده بودند، یک مزدور رژیم با ماشین شخصی به کارگران زد که بر اساس اخبار منتشره موجب زخمی شدن حداقل دو کارگر گردید. به کار بردن چنین تاکتیکی برای مقابله با مبارزات کارگران، شیوه غیر معمول از سرکوبگری های رژیم می باشد که آشکار بودن جنگ بین استثمار شده و استثمار کننده را نشان داده و به کارگران یادآور می شود که اگر خواهان پیروزی در این جنگ و رهایی از استثمار می باشند باید خود جنگ آگاهانه ای را علیه دشمنان شان سازمان دهند.

یادداشت نهم: رزم زنان و اوضاع شکننده در جامعه!

امروز علیرغم همه تلاش های سرکوبگرانه رژیم، در هر گوشه ایران جنب و جوش های مبارزاتی جریان دارد. در هر گوشه به دلیل برخوردهای وحشیانه نیروهای سرکوبگر و مقاومت مردمیِ کارد به استخوان رسیده در مقابل آنها، حادثه ای شکل می گیرد و هر روز رویداد سیاسی - مبارزاتی خاصی به وجود می آید. در چنین اوضاعی درگیری قهرآمیز توده ها با مأموران مسلح رژیم جمهوری اسلامی (حتی به صورت فردی) به امری روزمره تبدیل گشته و از وجود جو انقلابی در جامعه خبر می دهد. یکی از موارد بارز از مبارزه جوئی توده ها را می توان در رزم زنان ستمدیده و آگاه مشاهده کرد، زنان شجاعی ای که همواره در هر تظاهرات و حرکت های مبارزاتی همراه با مردان مبارز شرکت دارند و مبارزه برای رفع ستم از زنان را وظیفه خود می دانند، زنان شجاعی که در خیابان در حالی که حجاب از سر خود بر می دارند، در مقابل اطلاعاتی ها و گماشتگان رژیم ایستاده و از عدم اجبار خود برای رعایت قانونی که به نفع زنان نیست سخن می گویند، زنان آگاه و رزمنده ای که بدون سر کردن شال و روسری، در متروها و در هرجائی که امکان پذیر است به کار روشنگری پرداخته، از ضرورت نه فقط رفع حجاب اجباری، بلکه لغو همه قوانین زن ستیز جمهوری اسلامی برای زنان دیگر صحبت می کنند و به پخش ایده ها و تفکرات سوسیالیستی در میان آنان می پردازند. آنها در صحبت خود لزوم برابری زن و مرد را در همه حوزه های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مورد تأکید قرار می دهند. برخی از این زنان مبارز و آگاه به طور مشخص ضرورت بالا بردن حداقل دستمزد کارگران را یادآور شده و بر پرداخت دستمزد مساوی به زنان با مردان در ازای کار مساوری تأکید می کنند. باید گفت که این زنان آگاه و شجاع با کار روشنگرانه خود در میان دیگر زنان جامعه، قاصدان آزادی و هموار کننده راه برای دست یابی به رهایی زنان می باشند. شاهد بودیم که در روز ۸ مارس، روز جهانی زن که بخشی از زنان مبارزه و آزادیخواه در تهران خواهان برگزاری این روز در خیابان بودند و بیانیه خود را نیز منتشر نمودند، در آن روز گرمی با چنان میلیتاریسمی از طرف رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی روبرو شدند که امکان تجمع نیافتند. رژیم نیروهای مسلح خود را به طور وسیع در محل گماشته بود و به هیچ کس اجازه و امکان رفتن به محل تعیین شده را نمی داد.

در همین رابطه اجازه بدهید اشاره ای هم به مبارزات دانشجویان (زن و مرد) بکنم که انعکاس روحیه مبارزاتی اعتلاء یافته توده ها را در آنجا به روشنی می توان تشخیص داد. دانشجویانی که دیروز در نمایش تبلیغاتی خود پیام آور خیزش و قیام توده ها در دیمه شدند، امروز هم از زنده بودن خود می گویند و این که دیگر تن به بندگی نمی دهند. در شرایطی که حتی سخن گفتن از آزادی می تواند به راحتی منجر به مرگ گردد، آنها همزمان با اجرای نمایش آزادیخواهانه خود می گویند که حاضر هستند برای آزادی جان دهند و به همین خاطر هم آگاهانه اعلام می کنند که مزارشان را در سینه های مردم می دانند.

مبارزات توده ای جاری اگر مدتی به دلیل شدت سرکوب ضد انقلاب و عدم سازمانیابی آنها، ظاهراً رو به خاموشی می رود ولی موج دیگری از مبارزات توده ای در این یا آن نقطه کشور فرا می رسد. شرایطی در جامعه حاکم است که از یک طرف توده ها با روحیه انقلابی قابل تحسین خود بیش از پیش در مقابل سرکوبگران و ستم کاران خود می ایستند، در اشکال مختلف به مبارزه علیه آنها دست می زنند و هیچ بودن آنها در مقابل قدرت خود را به ایشان یادآوری می کنند - که این خود بیانگر آن است که توده های تحت ستم ما واقعا دیگر نمی خواهند به شیوه سابق فقر و فلاکت و رنج و گرسنگی و خفقان و دیکتاتوری را تحمل کنند - و از طرف دیگر، حکومت علیرغم میلیتاریزه کردن جامعه و شدت بخشیدن بر میزان سرکوبگری های وحشیانه خود قادر به درهم شکستن روحیه والای مبارزاتی توده ها و برگرداندن اوضاع به وضع سابق نیست. در چنین شرایطی است که حتی افراد متعلق به جبهه ضد انقلاب نیز زبان به انتقاد از رژیم می گشایند. به خصوص در رابطه با حجاب شاهدیم که حتی زهرا رهنورد (همسر موسوی، نخست وزیر در دهه خونبار ۶۰) بدون این که به روی خود بیاورد که در دهه ۶۰ شخصاً چه نقش ارتجاعی در تحمیل حجاب به زنان داشت، حال ریاکارانه به حمایت از "دختران خیابان انقلاب" می پردازد. یا زنان مرتجع دیگر و از جمله هنرپیشه های نان به نرخ روز خور که تا کنون از هیچ اقدامی برای تحکیم پایه های جمهوری اسلامی و از جمله جمع آوری رأی برای مشروعیت بخشیدن به این رژیم دار و شکنجه کوتاهی نکرده بودند، حال زبان به اعتراض علیه خشونت "نیروی انتظامی" شان نسبت به زنانی که حجاب از سر بر می دارند، می گشایند. اینها همه نشان دهنده ضعف حکومت و بحران در درون آن بوده و اثبات گر قدرت توده های بی چیز و تهی دستی است که با مبارزه قاطع و تا پای جان با دشمنان شان چنان شرایط انقلابی ای در جامعه ایجاد کرده اند که حال اینان می کوشند به این نحو خود را "همرنگ جماعت" نشان دهند. در این شرایط حتی نمونه هایی از ریزش نیرو در جبهه رژیم نیز مشاهده می شود. از نمونه بسیجی هایی که براءت خود را از رژیم اعلام می کنند و حتی در جلوی دوربین کارت بسیجی خود را پاره می کند تا برخی وابستگان به رژیم که عمری را در خدمت به جمهوری اسلامی گذرانده اند و امروز زبان به انتقاد از این رژیم می گشایند.

حال مسأله اصلی این است که امروز در شرایط بس شکننده ای که بر جامعه حاکم است، چه عواملی در تغییر این شرایط به شرایطی دیگر می توانند نقش مثبت یا منفی ایفاء نمایند! به طور مشخص صحبت در مورد عامل ذهنی است که چه در خدمت پیشبرد مبارزات توده ها و چه به صورت منفی با کوشش در ایجاد سد در مقابل رشد و پیشرفت آن مبارزات، نقش بسیار مهمی می تواند در روند جنبش توده ها ایفاء نماید. شکی نیست که تا جایی که به توده ها به عنوان عامل عینی پیشبرنده انقلاب مربوط است آنها از انرژی و پتانسیل لازم برای این کار برخوردار می باشند. ولی این عامل عینی نیاز به تقویت خود از طریق عامل ذهنی دارد. در اینجا است که نقش روشنفکران انقلابی در تغییر شرایط فعلی به شرایط مطلوب اهمیت برجسته ای می یابد.

یادداشت دهم: نقش و وظایف روشنفکران انقلابی!

اجازه بدهید موضوع را اول از یک زاویه کلی مورد توجه قرار بدهیم. ما اعتقاد داریم که انقلاب کار توده هاست و می دانیم که در دوره انقلاب، عامی ترین توده ها نیز به صحنه مبارزه سیاسی کشیده می شوند و برای تحقق خواسته های خود با فداکاری و از جان گذشتگی دست به انقلابی ترین اعمال می زنند. با این حال روشنفکران در دوره انقلاب نه تنها بی وظیفه نیستند، بلکه بر دوش آنان چنان وظایف پراهمیت و حیاتی قرار دارد که اگر به آنها عمل نشود، مبارزات توده ها هر چقدر قهرمانانه، هرچقدر انقلابی نمی توانند ره به پیروزی ببرند. در کشاکش بین انقلاب و ضد انقلاب، قدرت توده ها باید چنان تقویت گردد که آنها بتوانند در توازن قوا بین خود و دشمن به تدریج موقعیت برتری بیابند. این کار اساساً بر عهده تشکیلات سیاسی پیشروان جنبش و همچنین تشکل های مبارزاتی خود توده ها قرار دارد. ولی حتی در فقدان چنین تشکل هائی، فعالیت انقلابی عناصر آگاه به نفع توده ها، فعالیت روشنفکران انقلابی و متعهد که در ضمن در فرصت ایجاد شده در جهت متشکل کردن خود نیز می کوشند، می تواند نقش خود را در در پیشبرد مبارزه توده ها ایفاء نموده و در نهایت انقلاب توده ها را به جلو سوق دهد.

در جنبش ما بر زمینه فقدان تشکل های سیاسی انقلابی در ایران، مسأله برای برخی روشنفکران به این صورت مطرح است که چون مبارزات توده ها از یک رهبری انقلابی برخوردار نیست و در نتیجه نمی تواند پیروز گردد، پس کاری هم از دست آنها ساخته نیست. این تیپ از روشنفکران در حالی که با ناامیدی شکست را نتیجه محتوم مبارزات توده ها اعلام می نمایند، در همینجا توقف می کنند. اما آیا فقدان رهبری انقلابی بر سر جنبش، روشنفکران مبارز را بی وظیفه می کند؟ آیا درست است که آنها برای خود در جنبش صرفاً نقش نظاره گر را قائل شده و منفعل باقی بمانند؟ یا برعکس، اتفاقاً فهم و درک چنان کمبودی باید مسئولیت آنها را دو چندان سازد تا به جای برخورد پاسیفیستی نسبت به جنبش انقلابی ای که در جریان است، بتوانند قدم های عملی - حتی اگر کوچک هم بوده باشد - در جهت پر کردن خلاء موجود بردارند؟ واقعیت این است که اگر روشنفکران انقلابی وظیفه ای که در همین برهه تاریخی بر دوش آنهاست را شناخته و به آن عمل کنند دیگر این ایده پاسیفیستی مجال طرح نخواهد داشت که گویا مبارزات قهرمانانه توده های ما چشم اندازی جز شکست پیشروی خود ندارند.

درست است که امروز جای یک رهبری متشکل انقلابی که دارای پیوندهای معین با توده ها باشد در جنبش انقلابی کنونی خالی است ولی بحث اصلی باید بر سر آن باشد که این رهبری چگونه باید به وجود آید؟ و آیا شرایط استثنائی و خاص کنونی بهترین و مناسب ترین فرصت را برای روشنفکران مبارز و واقعاً دلسوز توده ها به وجود نیاورده است که با اعمال انقلابی خود در جهت ایجاد رهبری لازم انقلابی در جنبش حرکت کنند و بکوشند این جای خالی را پر نمایند؟ اگر خوب توجه کنیم می بینیم که نفش چنان فقدان با همه دردناکی اش به هیچوجه نمی تواند ضرورت نقشی که روشنفکران انقلابی حتی به صورت منفرد و غیر متشکل می توانند و باید در این جنبش ایفاء کنند را کتمان نموده و از اهمیت آن بکاهد. باید دانست که موقعیت و شرایطی از این نوع که امروز در ایران حاکم است در مواقع خاصی در جامعه به وجود می آید. درست به همین خاطر روشنفکران مبارز و متعهد باید از فرصت پیش آمده در جهت انجام وظایف انقلابی خود استفاده کنند. کارگران آگاه و روشنفکران مبارز در ایران، اگر امروز قادر به رهبری انقلاب توده ها نیستند، باید، چه با دست زدن به حرکت های عملی و چه با بردن ایده های انقلابی به میان توده هائی که در موقعیت کنونی بیش از هر وقت

دیگر خواهان کسب آگاهی هستند، راه انقلاب پیروزمند توده ها را هموار سازند. بیشک روشنفکران مبارز در داخل ایران می توانند به تلاش ها و اقدامات عملی ای به منظور تأثیرگذاری بر جنبش توده ها و حرکت در جهت ایجاد یک رهبری انقلابی دست بزنند که در خارج از کشور مقدور نیست، اما روشنفکران مبارز در خارج از کشور نیز می توانند به کارهایی اقدام کنند که در خدمت تقویت تلاش های مبارزاتی نیروهای فعال در جنبش در داخل ایران قرار گیرد. یکی از وظایف روشنفکران انقلابی به طور کلی مقابله با ایده ها و تبلیغاتی است که رسانه های متعلق به دشمنان مردم برای منحرف کردن مبارزات توده ها، کاستن از رادیکالیسم مبارزات آنان و یا جهت جلوگیری از پیشروی آن مبارزات به سوی انجام یک انقلاب اجتماعی در میان توده ها پخش می کنند. اگر بپذیریم که عامل ذهنی و در اینجا تبلیغات زهرآگین ارتجاع قادر به اثر گذاری منفی بر روند جنبش توده هاست، پس باید اهمیت لازم را به خنثی کردن تبلیغات رسانه های رسمی و غیر رسمی ای که با بودجه نیروهای امپریالیستی می چرخند، بدهیم. باید این واقعیت را دائماً یادآور شد که جمهوری اسلامی و رسانه های رسمی مربوط به آن تنها دشمن مردم ایران نیستند بلکه امپریالیستها، هر چقدر هم برای مردم ایران پیام بفرستند و ظاهراً از مبارزات مردم برای سرنگونی جمهوری اسلامی پشتیبانی کنند، دشمن شماره یک توده های تحت ستم ما بوده و از طرق مختلف و از جمله از طریق بردن ایده های انحرافی آنهم در شکل مودیانه در میان توده ها سعی در به شکست کشاندن انقلاب توده های تحت ستم ایران را دارند. به طور کلی کار افشاگرانه و بردن ایده های انقلابی به میان توده ها وظیفه خطیری است که از خارج از کشور نیز در حد ممکن می توان به آن دست زد. ایده های انقلابی وقتی توده ها را فرا گیرند، در وجود تاریخ ساز آنها به نیروی مادی تبدیل می شوند. از طرف دیگر کارگران و روشنفکران جوان در ایران که خواهان ارتقای آگاهی سیاسی و انقلابی خود می باشند، تشنه دریافت مطالبی هستند که به این نیاز آنان پاسخ دهد. از این رو می خواهم روی انجام وظیفه رساندن نظرات و تحلیل های درست به دست نیروهای انقلابی در داخل کشور اصرار کنم. بگذارید این را هم با صراحت بگویم که آثار منتشر شده از طرف تشکیلات چریکهای فدائی خلق بهترین منبع در این زمینه می باشند. لذا نه فقط از رفقای که با این تشکیلات در ارتباط هستند، بلکه از همه رفقای انقلابی می خواهم که در هر حوزه ای که با نظرات چریکهای فدائی خلق توافق دارند به پخش آن نظرات در میان جوانان انقلابی ایران همت کنند.

شاید دیگر لازم به تأکید نباشد که همانقدر که عنصر آگاه و انقلابی می تواند انقلاب توده ها را به سهم خود به جلو سوق دهد و یا آن را در مسیری درست به سوی پیروزی رهنمون کند، به همان اندازه عناصر ضد انقلاب، یا اپورتونیستها نیز می توانند تأثیرات منفی خود را بر روند حرکت انقلابی توده ها به جا گذاشته و انقلاب توده ها را از مسیر اصلی خود منحرف و حتی آن را به شکست بکشانند. از این رو هدف از بحثی که شد به طور کلی شناخت وظایفی است که روشنفکران انقلابی چه در داخل ایران و چه در خارج کشور به عهده دارند. وظایفی که عمل به آنها به طور یقین می تواند تأثیرات مثبت خود را بر روند جنبش به جا گذاشته و انقلاب توده ها را به جلو سوق دهد؛ و سرباز زدن از آنها شرمندگی را در پیشگاه تاریخ برای روشنفکران ایران رقم خواهد زد.

یادداشت یازدهم: گذشته، چراغ راه آینده!

علیرغم این که در مقطع خیزش دیمه، جای یک تشکل انقلابی که قادر به تأثیر گذاری هر چه مؤثرتر بر مبارزات توده ای و حتی رهبری آن در میهن تحت سلطه ما باشد خالی بود (و هنوز خالی است)، اما کارگران آگاه و روشنفکران مبارز با عملکردها انقلابی خود و طرح شعارهای انقلابی در میان توده ها، نقش به سزائی در آن

جنبش ایفاء نمودند. این مبارزین در ضمن با طرح شعارهای پرمحتوایی چون "نان، کار، آزادی" و بردن چنان شعارهایی به میان تظاهرات توده ای و با نوشتن شعارهای پر محتوا و رادیکال بر دیوار ها، حضور زنده نیروهای کمونیست در جامعه ایران را بر همگان آشکار ساختند. می دانیم که ارتجاع حاکم برای ایجاد سد در راه ایجاد تشکل های انقلابی در ایران ، چه در جریان خیزش دیمه و چه پس از آن به اقداماتی چون دستگیریهای گسترده، بیش از پیش میلیتاریزه کردن شهرها و روستاها در سراسر ایران، و شدت دادن به آهنگ سرکوب و اعمال هر چه شدیدتر دیکتاتوری مبادرت نمود. جمهوری اسلامی، همچون هر نیروی ضد انقلاب دیگر می کوشد از تجربیات گذشته برای پیشبرد اهداف خود استفاده کند. در این میان نیروهای کمونیست و آگاه جامعه نیز، علیرغم همه دشواری شرایط، از تجاری که انقلابیون پیشین چه با کار تئوریک قابل تحسین خود و چه با دست زدن به اعمال انقلابی برای نسل های بعدی به جا گذاشته اند ، برخوردارند که باید آنها را در جهت اهداف خود مورد استفاده قرار بدهند. امروز بر خلاف دهه ۴۰ راه ایجاد تشکل های انقلابی و چگونگی پیشبرد انقلاب برای روشنفکرانی که به راستی خواهان انجام وظایف انقلابی خود در قبال طبقه کارگر و توده های تحت ستم ایران هستند، روشن و گشوده است. در دهه ۴۰ ، روشنفکران انقلابی با همه تلاش هایی که برای ایجاد یک تشکل مبارزاتی برای خود انجام می دادند با شکست مواجه می شدند و به راستی آنها خود را با بن بست می مواجه می دیدند. اما کمونیست های فدائی (چریکهای فدائی خلق) چنان بن بست را، هم در تئوری و هم در عمل در آخرین سال این دهه و در دهه ۵۰ در هم شکسته و راه گشائی نمودند. بنابراین استفاده از تجارب گذشته در کنار تلاش برای شناخت دقیق امکانات موجود در جامعه دیکتاتور زده کنونی، کلید بسیار مهم و با ارزشی را در اختیار جوانان انقلابی امروز برای ایجاد یک تشکل انقلابی قرار می دهد. در دهه پنجاه ثابت شد که تحت سلطه دیکتاتوری امپریالیستی در ایران، یک تشکل انقلابی تنها در پرتو مبارزه مسلحانه با رژیم قادر به حفظ خود، جلب اعتماد توده ها و تأثیر گذاری بر مبارزات مردم می باشد. اساساً قانونمندی های جامعه ایران به دلیل تحت سلطه امپریالیسم بودن جامعه که دیکتاتوری ، روبنای ذاتی آن می باشد، بیانگر آن است که یک رهبری انقلابی تنها در پروسه مبارزه مسلحانه می تواند به وجود آید و انقلاب ، تنها با در پیش گرفتن راه مبارزه مسلحانه توسط توده های تحت ستم دریک پروسه دراز مدت می تواند به پیروزی دست یابد. این یک راه ثابت شده برای دست یابی به پیروزی در شرایط سلطه دیکتاتوری امپریالیستی بر جامعه می باشد؛ و باید تأکید کنم که آنچه در اینجا به عنوان رهنمود ارائه می شود حاصل تجربه توده های انقلابی نه فقط در ایران بلکه در تعدادی از کشور های دیگر جهان است. اما آیا روشنفکران و کارگران آگاه و انقلابی ایران می دانند که اگر قرار است به عنوان یک عامل ذهنی مثبت، انقلاب توده ها را به سهم خود به پیش ببرند باید از تجارب گذشته که با خون به دست آمده است ، استفاده کنند و در عین حال مسایل مبارزه در شرایط کنونی را با شناخت از واقعیت های موجود جامعه پیش ببرند؟ آیا پیشروان جامعه ما می دانند که در غیر این صورت دشمنان ، شرایطی بس جنایتکارانه تر و طاقت فرساتر از آنچه امروز توده های رنج دیده ما با آن مواجهند بر جامعه تحمیل خواهند کرد؟ موانع بر سر راه کدامند؟ شناخت همین موانع ، خود قدمی در انجام وظایف انقلابی در شرایط کنونی است.

یادداشت دوازدهم: تلاش دشمن برای انحراف مسیر مبارزات توده ها!

اگر جنبش انقلابی توده ها را عامل عینی به حساب آوریم، باید بدانیم که چه نیروهای آگاه و انقلابی در جامعه و چه ارتجاع قادر به تأثیر گذاری بر این عینیت هستند و می توانند جنبش انقلابی را تقویت یا تضعیف نمایند. حال ببینیم برخی از تلاش ها و برخوردهای ارتجاع در حوزه کار تبلیغی پس از خیزش دیمه چه بود!

وقتی تظاهرات و قیام‌های قهر آمیز توده ای در دیمه به جریان افتاد برای هیچکس و از جمله برای دشمنان مردم (امپریالیستها و گردانندگان جمهوری اسلامی) روشن نبود که دامنه آن به کجا خواهد کشید! واقعیت آن بود که آن خیزش، زمین را زیر پای دشمنان به لرزه در آورد و آنها می بایست علاوه بر به کار گیری وسیله عمده و همیشگی خود برای مقابله با توده های انقلابی یعنی سرکوب قهر آمیز توده ها، به اقدامات دیگری نیز برای زمینه سازی جهت انحراف مسیر جنبش انقلابی دست بزنند. در آغاز شاهد پخش ویدئویی از جلسه "مجلس خبرگان" جمهوری اسلامی بودیم که نشان می داد که خامنه ای صرفاً به عنوان ولی فقیه موقت برگزیده شده و لذا هر لحظه می تواند کنار رفته و جای خود را به ولی فقیه دیگری بدهد. واقعیت این است که کنار گذاشتن خامنه ای یکی از راه حل های فریبکارانه دشمنان مردم در صورت اوج گیری انقلاب توده هاست. هدف انتشار دهندگان آن ویدئو نیز جز ایجاد زمینه برای منظور فوق نبود.

اما یکی از بارزترین اقدامات دشمنان جهت خاموش کردن آتش جنبش انقلابی توده ها و انحراف مسیر این جنبش، دستاویز قرار دادن ستم بر زنان در ایران و سوء استفاده از خواست زنان ستمدیده ایران مبنی بر آزادی پوشش می باشد. ستم بر زن هر چند از بدو پدیدار شدن مالکیت خصوصی و تقسیم جامعه به طبقات به وجود آمده، و هر چند در دوره شاه نیز این ستم با شدت تمام وجود داشت، ولی جمهوری اسلامی با توسل به ایدئولوژی ارتجاعی خود، ستم بر زن را به مراتب شدیدتر و وحشیانه تر از قبل اعمال نموده و قید و بند بر دست و پای زنان را محکمتر ساخته است. حال اگر منکر این واقعیت نباشیم که رژیم مذهبی حاکم را امپریالیستها بر سر کار آورده اند، آنگاه می توانیم بینیم که این به واقع دستان خون آلود امپریالیستها بود که از آستین آخوندها و رژیم جمهوری اسلامی علیه زنان تحت ستم ما بیرون آمد و توسط آنان شدیدترین ستم ها را علیه زنان، این نیمی از جمعیت ایران اعمال کرد. با این حال دیدیم که درست در بحبوحه خیزش انقلابی دیمه و در شرایطی که "هیچ بودگان" چه با شعارهای خود و چه با توسل به قهر انقلابی جهت سرنگونی کلیت رژیم جمهوری اسلامی به فداکارانه ترین و انقلابی ترین حرکت های مبارزاتی مشغول بودند، ناگهان رسانه های ارتجاع موضوع "دختران خیابان انقلاب" را در صدر کارهای خود قرار داده و کوشیدند توجه ها و به خصوص توجه زنان را از امر مبارزه برای انقلاب، به مبارزه صرف علیه حجاب آنهم به شیوه مبارزه فردی و به اصطلاح "مدنی" (برداشتن روسری از سر و آویزان کردن آن بر سر چوبی) سوق دهند. دیدیم که پس از جنبش دیمه چگونه رسانه های متعدد امپریالیستی و حتی رسانه های انگلیسی زبان، بلندگوهای خود را در اختیار مبلغین مدافع "آزادی های یواشکی زنان" گذاشتند و این پروژه معلوم الحال را به عنوان مدافع زنان تحت ستم ایران معرفی کردند.

از آنجا که ستم بر زن و مبارزه علیه آن یکی از مهمترین مسایل جامعه ماست، کمونیست ها و همه نیروهای مترقی و آزادیخواه همواره برای رهایی زنان از زیر بار ستم و تحقق خواسته های آنان از جمله رفع حجاب اجباری مبارزه کرده اند. هم بر این اساس و هم با توجه به این اصل که باید از همه اشکال مبارزاتی توده ها دفاع نمود، واضح است که مبارزه در شکل نافرمانی نسبت به قانون تحمیلی حجاب نیز مورد تأیید کمونیست ها می باشد. بنابراین، افشاگری در مورد نیت رسانه های امپریالیستی در رابطه با "حجاب" به هیچوجه به معنی عدم دفاع از زنانی نیست که با قبول هر پیامد ناگواری، به سبکی که در آن رسانه ها تبلیغ می شود یا به ابتکار خود علیه حجاب اجباری مبارزه می کنند. شکی نیست که باید از مبارزات این زنان پشتیبانی کرد، در عین حال که نارسائی و نواقص این نوع مبارزه را هم توضیح داد و زنان مبارز را به شرکت در مبارزات جمعی نه فقط علیه حجاب اجباری بلکه علیه همه ستم ها بر زنان، تشویق نمود؛ و به خصوص به آنها یادآور شد که اگر می خواهید نه فقط از شر حجاب بلکه از همه شرها و ستم هایی که در شرایط کنونی بر زنان وارد می شود، رها شوید باید برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و جایگزینی آن با یک رژیم واقعاً دموکراتیک که قادر به تأمین

گسترده ترین آزادی ها در جامعه بوده و برابری زنان با مردان را در همه حوزه های اقتصادی و اجتماعی تأمین نماید، مبارزه کنید. اما تا جایی که به رسانه هائی که بودجه های کلان از نهاد های امپریالیستی دریافت می کنند بر می گردد، کار آنها را باید در ارتباط با زمینه سازی برای نفوذ در جنبش توده ها و جلب توجه به خصوص زنان به طرف خود ، جهت عقیم گذاشتن انقلاب توده ها ارزیابی کرد. همچنان که در گذشته نیز در شرایطی که مردم ایران علیه رژیم شاه دست به انقلاب زده بودند، رسانه هائی چون بی بی سی چنین نقشی را ایفاء کردند. در آن زمان رسانه های ارتجاعی با پخش مطالب حساب شده ای در مخالفت با شاه می کوشیدند خود را در صف مردم ایران و طرفدار آنها نشان دهند تا بتوانند با جلب حسن نظر مردم نسبت به خود ، مقاصد ارتجاعی شان که همانا فریب توده ها و ایجاد زمینه برای تحمیل آلترناتیوهای امپریالیستی در صورت سرنگونی رژیم شاه بود را به پیش ببرند. همان ها هم بودند که ظاهراً در پشتیبانی از انقلاب توده ها، عکس خمینی به مثابه به اصطلاح رهبر مردم ایران علیه شاه را در ماه اعلام کرده و برای آن تبلیغ نمودند.

به طور کلی تا جایی که به رسانه های یاد شده و نیروهای ضد خلقی بر می گردد ، اینها امروز ستم بر زن و صرفاً تعدیل یکی از آن ستمها یعنی تحمیل حجاب به زنان را وسیله ای در دست خود قرار داده اند تا در صورت اوج گیری جنبش و نیاز امپریالیستها به تعویض جمهوری اسلامی با رژیم مرتجع دیگری و یا انجام اصلاحاتی در رژیم فعلی، برای فریب توده ها و به خصوص زنان ، زمینه سازی کرده و رژیم جدید را که بی شک رژیم جلادی بیش نخواهد بود ، به خاطر عدم اعتقاد به حجاب و به اصطلاح سکولار بودنش مقبول جلوه دهند. بی دلیل نیست که در همان بحبوحه خیزش دیمه، از سوی برخی خبرگزاریها به نقل از فرمانده انتظامی تهران بزرگ، خبری مبنی بر این که پلیس دیگر زنان "بدحجاب" را بازداشت نخواهد کرد، منتشر شد - که البته پلیس بعداً آن خبر را به این صورت که "پرونده ای در این خصوص برای آنها تشکیل نمی شود" ، بلکه کلاس های آموزش و اصلاح رفتار برای شان برگزار می شود، تصحیح کرد. یا دیدیم که همراه با تبلیغات رسانه های ارتجاعی برون مرزی، در داخل ایران هم صداهائی از مرتجعین اصلاح طلب حکومت (کسانی چون موسوی تبریزی، قاتل بسیاری از جوانان دهه ۶۰) شنیده شد که سعی کردند مسأله حجاب را در رژیم جمهوری اسلامی به منظور حفظ پایه های همین رژیم ضد زن، به گونه ای رفع و رجوع بکنند. آنها گفتند که خمینی گویا با حجاب اجباری مخالف بوده و تحمیل آن به زنان در اوایل روی کار آمدن جمهوری اسلامی کار چند پاسدار و حزب اللهی بوده است. یا گفتند که اصلاً در قرآن یا اسلام گفته نشده که حجاب اجباری است. به طور خلاصه این قبیل تبلیغات زمینه ساز حفظ حاکمیت امپریالیستی در ایران ، چه از طریق ایجاد تغییراتی در رژیم کنونی (با عقب نشینی در مورد حجاب و انجام برخی مسایل فرعی به سود سکولاریسم، همراه با ولی فقیه جدید یا حتی بدون ولی فقیه) و چه جایگزین کردن جمهوری اسلامی با رژیم ارتجاعی مورد تأیید امپریالیستها می باشد.

یادداشت سیزدهم: خلع سلاح توده ها تحت پوشش تقبیح خشونت!

موضوع دیگر مربوط به بازداشتن توده ها از دست زدن به مبارزه مسلحانه علیه دشمنان خود با عنوان "تقبیح خشونت" است.

امروز دیگر این واقعیت بیش از هر وقت دیگر عیان است که با توجه به نیاز واقعی جامعه تحت سلطه ایران برای رهایی، با توجه به تجاربی که توده ها بارها در جریان زندگی خود به آن دست یافته اند، و همچنین به دلیل تأثیر مثبت و انقلابی ای که مبارزین مسلح و در رأس آنها چریکهای فدائی خلق در دهه پنجاه در جامعه به جا گذاشته اند، اکثریت توده های تحت ستم ایران به ضرورت مبارزه مسلحانه برای رسیدن به آزادی از طریق سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی واقف بوده و هر جا امکان یافته و می یابند به آن دست زده و می زنند. بر چنین زمینه ای از دیر باز رسانه ها و نهادهای مختلف امپریالیستی، تبلیغات گسترده ای را علیه مبارزه مسلحانه نیروهای انقلابی، تحت عنوان مبارزه علیه "خشونت" به راه انداخته اند. در قاموس این نیروها، البته، سرکوب وحشیانه توده ها توسط رژیم های ضد خلقی حاکم و ارتکاب به جنایت در حق آنان امری طبیعی و گویا حق حاکمان است ولی توده ها و روشنفکران انقلابی هرگاه علیه دشمنان شان به قهر انقلابی مبادرت کنند، خشونت طلب و تروریست خوانده خواهند شد. نیروهای مرتجع ضد انقلابی، مبارزه به اصطلاح مدنی را جایگزین مبارزه مسلحانه قرار می دهند که البته در این راه همچون همیشه از یاری جریانات اپورتونیست (عامل نفوذ ایده های بورژوازی و خرده بورژوازی در میان طبقه کارگر و در جنبش کمونیستی) نیز برخوردارند. عمده روش رایج در میان اغلب افراد و جریاناتی که به اسم چپ خود را معرفی می کنند را می توان این گونه توضیح داد: آنها به اسم طبقه کارگر یا مردم ستمدیده ایران، همان تبلیغاتی که رسانه های امپریالیستی پخش می کنند را با ادبیات خاص خود به خورد شنوندگان و خوانندگان رسانه های خود می دهند. بر این مبنا، این جریانات اپورتونیست نیز رژیم جمهوری اسلامی را مستقل از امپریالیسم می خوانند و در نتیجه، مزدور و مجری سیاست های امپریالیستها بودن این رژیم را نفی و انکار می کنند. همچنین آنها به جای آن که واقعیت های مادی را مبنای تحلیل های خود قرار بدهند و با دید طبقاتی به تحلیل اوضاع بپردازند، اغلب ناهنجاری های جامعه و اعمال ضد خلقی جمهوری اسلامی را با ایدئولوژی مذهبی این رژیم توضیح می دهند - که خود در ضمن بیانگر و نشان دهنده دید مذهبی و ایده آلیستی در آنهاست. در رابطه با شیوه مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی هم یا علناً با عنوان نفی "خشونت" و دفاع از "نافرمانی های مدنی" به سبک نیروهای ضد انقلابی اسم و رسم دار و شناخته شده، مردم و روشنفکران و کارگران آگاه را از مبارزه مسلحانه با رژیم باز می دارند - که در رابطه با مورد اخیر شاهد بودیم که حتی در اوج قیام های قهر آمیز توده ای دیمه، به طور خنده دار و تمسخر آمیز به آن توده های انقلابی "رهنمود" دادند که دست از "مبارزه مسلحانه جدا از توده"!! بردارند و سعی کردند با یادآوری و تأکید بر "تیغ سرکوب" رژیم و ایجاد هراس در دل توده ها، آنها را در جهت حفظ وضع موجود، از اقدامات انقلابی خود علیه رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی و عامل سیه روزی توده ها، بر حذر دارند (عبارات توی گیومه از اعلامیه هیئت اجرایی سازمان کارگران انقلابی ایران راه کارگر به تاریخ ۱۶ دی ۱۳۹۶ برابر با ۶ ژانویه ۲۰۱۸ می باشد).

یا تلاش برای گمراه کردن توده ها و عناصر آگاه جامعه را به صورت پوشیده با تأکید بر این که هنوز زمان دست بردن به اسلحه فرا نرسیده و شیوه اصلی مبارزه در ایران مبارزه مسالمت آمیز می باشد، پیش می برند. در این زمینه، یک دسته از اپورتونیستها، طیفی را تشکیل می دهند که از یک الگوی سنتی - که البته قبل از این که الگوی واقعی باشد، بیشتر ساخته ذهن خودشان است - در رابطه با جنبش و انقلاب توده ها پیروی می کنند. بر اساس این الگو، ابتدا تظاهرات توده ای به جریان می افتد. بعد کارگران باید به طور هماهنگ و در یک موعد مشخص دست به اعتصاب سراسری بزنند. به دنبال اعتصاب سراسری، لحظه قیام فرا می رسد، یک قیام ناگهانی بزرگ! البته مشخص نیست که قیام مورد نظر اینان چگونه قیامی است؟ بزرگیش به چه اندازه است و تفاوتش مثلاً با قیام های توده ای دیمه ۱۳۹۶ در چیست؟ تصورشان آن است که گویا هر انقلابی همان طریقی را طی می کند که در سالهای منتهی به قیام بهمن گذشت - و البته نمی خواهند به روی خود بیاورند

که آن قیام، پیروزمند نبود و هر قیام توده ای الزاماً باید رهبری انقلابی داشته باشد تا پیروز گردد. این طیف آماده است تا اگر توده ها و به خصوص کارگران، مطابق الگوی او رفتار نکردند، در شرایطی که ارتجاع، باز بتواند بر اوضاع مسلط شود، دست به کار شده و در مذمت و سرزنش توده ها سخنها بگوید و بدون آنکه به روی خود بیاورد که وظایفی در انقلاب بر دوشش بود که حتی در فرصت هایی که به دلیل مبارزه انقلابی توده ها در جامعه پیش آمده بود به آن عمل نکرد، مردم را مقصر وضع پیش آمده معرفی کند - به همان گونه که مثلاً سازمان فدائیان اقلیت، پس از همه ضربات سنگینی که چه در دوره همزیستی با "اکثریتی" ها در درون سازمان غصب شده چریکهای فدائی خلق ایران و چه در دوره بعد از جدائی از آنها، به جنبش توده ها و به جنبش کمونیستی ایران وارد آورده، باز از توده های ایران طلبکار است، و در مقالاتش آنها را مقصر روی کار آمدن خمینی جا می زند. اما نکته مهم و اساسی در برخورد این طیف با موضوع انقلاب و قیام آن است که حتی در حال حاضر در رابطه با شرایط جدیداً پیش آمده در ایران - که مسلماً کسی نمی تواند منکر تفاوت آن با شرایط مثلاً یکسال پیش باشد - وظیفه ای برای خود قائل نیست و نه برای روشنفکران و کارگران آگاه و نه برای کل توده ها، رهنمود مشخصی منطبق با شرایط جدید ندارد. جنبش مردم در حال پیشروی است و کسانی که به این طیف تعلق دارند به بن بست می که در آن گرفتارند فکر می کنند. چون می دانند که قیامی که انتظار فرا رسیدنش را دارند به دلیل نداشتن رهبری کمونیستی بر سر آن، همانند قیام بهمن محکوم به شکست است. پس به جای آنکه به عدم انطباق تئوری های خود با شرایط جامعه ایران اعتراف نموده و راه دیگری در پیش گیرند، نا امید و منفعل باقی می مانند. به طور کلی چه تلاش های تبلیغاتی آگاهانه دشمنان مردم و چه ایده ها و نظرات گمراه کننده اپورتونیستها، سنگ راه پیشرفت مبارزات انقلابی توده ها می باشند که چه آگاهانه و یا نا آگاهانه در خدمت حفظ وضع شدیداً ظالمانه و نکبت بار کنونی قرار دارند.

یادداشت چهاردهم: انعکاس گوناگونی طبقات در جامعه در ارائه نظر و راه حل های مختلف!

روی این نکته باید تأکید کرد که اگر قبول داریم که اقشار و طبقات مختلف، جامعه ایران را تشکیل می دهند پس وجود ایده ها و نظرات مختلف در رابطه با انقلاب نیز در این جامعه امری طبیعی است. به همان صورت که طبقه کارگر و بی چیزان و تهیدستان جامعه و انبوه زحمتکشان که نزدیکترین متحد طبقه کارگر هستند، به طور غریزی خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی و دگرگونی بنیادی سیستم ظالمانه موجود در جامعه می باشند و به عبارت دیگر خواهان جایگزین کردن سیستم سرمایه داری وابسته کنونی با سیستمی هستند که برابری واقعی و گسترده ترین آزادیها در آن تأمین شود، به همین ترتیب بورژواها و خرده بورژواهای وابسته که منافعشان از قبیل حفظ سیستم ظالمانه سرمایه داری وابسته حاکم بر ایران می گذرد، شدیداً در حفظ این سیستم می کوشند. در این میان، قشرهای نیمه مرفه و مرفه خرده بورژوازی نیز هستند که در انقلاب دموکراتیک و ضد سلطه امپریالیسم در ایران می توانند متحد طبقه کارگر باشند. از این رو پیشروان انقلاب باید با اتخاذ تاکتیک های مناسب، از نیروی آنها به نفع انقلاب سود جویند. با این حال این قشرها به خاطر شرایط زندگی شان که ما بین بورژوازی و طبقه کارگر قرار گرفته اند در انقلاب، نیروی متزلزل به شمار می آیند. این خرده بورژوازی درست به دلیل ماهیت طبقاتی خود به راحتی فریب تبلیغات بورژوازی را می خورد (برخی از اینها با توجیهاتی که بورژوازی برایشان دست و پا می کرد و یا تبلیغاتی که مثلاً از طریق ورزشکاران یا هنرپیشه هایش به راه می انداخت، با پای لرزان در انتخابات رژیم شرکت می کردند) و با نادانی خود، ناخواسته اعمالی به نفع ارتجاع انجام می دهند. با این حال همین قشرهای خرده بورژوازی در شرایط انقلابی، پتانسیل آن را دارند که در کنار کارگران و زحمتکشان به اعمال انقلابی دست بزنند. در هر حال، بر زمینه وجود اقشار و طبقات گوناگون در

جامعه، افکار و نظرات متفاوتی - از افکار و نظرات انقلابی و کمونیستی گرفته تا سازشکارانه و مماشات طلبانه و یا به طور عیان ضد انقلابی - در جامعه ایران وجود دارند و بالطبع در به جلو بردن و یا به عقب راندن انقلاب کنونی نیز نقش ایفاء می کنند. در صورت وجود تشکل های سیاسی در ایران، با بررسی نظرات و مواضع سیاسی آنان می شد نشان داد که هر یک منعکس کننده منافع کدام قشر و طبقه در جامعه می باشند. همچنین باید یادآور شد که از آنجا که امپریالیستها دشمنان اصلی مردم ما می باشند، عملکردها و تبلیغات آنها باید مستقلاً به طور جدی مورد برخورد قرار گیرند.

یادداشت پانزدهم: تفرقه انداز و حکومت کن!

توجه به تبلیغات رسانه های ارتجاعی نشان می دهد که آنها برای جلوگیری از پیشرفت انقلاب توده های رنج دیده ایران در هر جا که توده ها به پا خاسته و از خود قدرت نشان می دهند، اینان با طرح اما و اگر ها و یا به طور موزیانه با قاطی کردن حقیقت و خلاف حقیقت با هم و ارائه اطلاعات نادرست در مورد آن جنبش مشخص، سعی در ایجاد تفرقه و سردرگمی در میان مردم نموده و می کوشند مانع از حمایت و پشتیبانی بخش های دیگر جامعه از آن جنبش معین گردند. دیدیم که مثلاً وقتی درآویش به مبارزه علیه رژیم برخاستند، انگار که درآویش یک گروه یا کاست کوچکی هستند و یا دارای تشکیلات سیاسی می باشند، تبلیغات موزیانه ارتجاع کوشید با تکیه بر اصلاح طلب بودن فلان رهبر مذهبی درآویش و نشان دادن عکس هائی از مریدان وی که به دست بوس وی رفته اند، همه **توده های میلیونی** متعلق به آن فرقه مذهبی را هم اصلاح طلب و ضدانقلابی جلوه دهد. یا کوشیدند مبارزه این توده ها برای رفع ستم مذهبی و سرکوبگری های جمهوری اسلامی علیه خود را در حد مبارزه دو فرقه مذهبی تقلیل دهند و آن را از نوع جنگهای مذهبی "حیدری" و "نعمتی" جلوه دهند که گویا هر یک برای مسلط کردن مذهب خود در جامعه، با یکدیگر می جنگند. به این ترتیب تبلیغات ارتجاع، مسأله اصلی که همانا بر سر اعمال ستم مذهبی به درآویش به عنوان بخشی از توده های ایران توسط جمهوری اسلامی می باشد را پرده پوشی نمود و یا به حاشیه راند. این یکی از تلاش های دشمنان مردم تحت ستم ایران برای باز داشتن دیگر توده ها از پشتیبانی از مبارزات درآویش در مقابل دشمن مشترک بود.

همین سیاست "تفرقه بیافکن و حکومت کن" بعداً در مورد کشاورزان مبارز اصفهان که به نوبه خود با مبارزات قهرمانانه شان پوسیدگی رژیم جمهوری اسلامی را هر چه بیشتر در معرض دید همگان قرار دادند، به کار گرفته شد. اما و اگر برای باز داشتن توده های دیگر در تقویت مبارزه کشاورزان شرق اصفهان به این صورت بود که کوشیدند آن مبارزات را به موضوع تضاد اصفهانی ها با یزدی ها نسبت داده و حول آن متمرکز کنند. به این نحو سیاست تفرقه افکنی، در شرایطی که رژیم جمهوری اسلامی با باز گذاشتن دست سرمایه داران برای اجرای طرح های سود جویانه شان موجب بدبختی و از هستی ساقط شدن دهقانان آن دیار گشته است، در خدمت کاستن از بار مبارزه سیاسی کشاورزان علیه رژیم وابسته به امپریالیسم حاکم قرار گرفت.

اما بارزترین نمونه در تلاش های تفرقه افکنانه ارتجاع، در مورد مبارزات حق طلبانه اخیر خلق عرب در خوزستان بود. تبلیغات شوینیستی عظمت طلبانه از یک طرف، هجوم اعراب در گذشته های دور به ایران را بر سر خلق محروم عرب در عصر کنونی در بخش جنوبی ایران می کوبد، و از طرف دیگر وجود حکومت اسلامی جنایتکار حاکم بر ایران که برای پیشبرد مقاصد ارتجاعی خود از آیه های قرآن و دیگر متن های مذهبی به زبان عربی

استفاده می کنند را با خلق عرب خوزستان مرتبط می سازند. چنین است که توده های تحت ستم عرب، امروز در معرض بدترین توهین ها و تحقیر ها قرار گرفته اند تا جایی که مرتجعین حتی سعی دارند هویت ملی خلق عرب را هم از آنان بگیرند و گوئی که عرب بودن ننگ است ظاهراً با دلسوزی به آنها القاء می کنند که شما عرب نیستید بلکه عرب زبان می باشید!! با توجه به چنین واقعیاتی است که می توان گفت که در شرایط کنونی، خلق عرب از ستمدیده ترین خلقهای ایران می باشد.

با خیزش قهرمانانه اخیر این خلق در کنار دیگر توده های خوزستان که به جنگ قهرمانانه با نیروهای مسلح رژیم نیز پرداختند، رسانه های ارتجاعی از هیچ تبلیغی علیه این خلق کوتاهی نکردند ، تا جایی که طرح خواست ملی در کنار دیگر خواسته های این توده های ستمدیده را خواست جدائی طلبی جلوه دادند و قیام آنان علیه ظلم و ستم بی حد و حصری که به این خلق تحمیل شده است را ناشی از تحریک دولت عربستان جا زدند. شکی نیست که این تبلیغات ارتجاعی نیز در خدمت ایجاد سردرگمی در میان مردم و سیاست تفرقه انداز و حکومت کن قرار داشت، امری که نفع آن تنها به جیب دشمن مشترک یعنی رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی می رود.

باید دانست که یکی از ترفند های رسانه های ارتجاع با پز ظاهراً بی طرفی، قرار دادن اطلاعات نادرست در اختیار افکار عمومی است. به طور کلی روشنفکران مبارز ما باید با هشجاری تمام به مسایل و مطالب مطرح شده توسط رسانه های گوناگون و به خصوص رسانه های امپریالیستی برخورد کنند و ندانسته بر اساس دروغ های آنان به تحلیل مسایل نپردازند. به خصوص در مورد این رسانه ها همواره باید این آموزش داهیهانه مارکس را به خاطر داشت که هر ایده و نظری، منافع طبقاتی معینی را منعکس می کند و باید کوشش کرد آن منافع را تشخیص داد. این سخن لنین را هم باید به خاطر سپرد که "مادامی که افراد فرا نگیرند در پس هر یک از جملات، اظهارات و وعده و وعیدهای اخلاقی، دینی، سیاسی و اجتماعی ، منافع طبقات مختلف را جستجو کنند، در سیاست همواره قربانی سفیهانه فریب و خود فریبی بوده و خواهند بود."

یادداشت شانزدهم: تناقضی دردناک ، مبارزه وقفه ناپذیر در داخل ایران، رخوت سیاسی در خارج کشور!

علیرغم این که امروز توده های انقلابی در داخل کشور با شجاعت تمام به صحنه مبارزه می آیند و برای تحقق خواست هایشان به مفهوم واقعی کلمه خود را به آب و آتش می زنند ولی تحرک چشمگیر و قابل توجهی در خارج از کشور در دفاع و پشتیبانی از مبارزات آنان دیده نمی شود. مسلماً عوامل مختلفی در ایجاد چنین وضعی نقش بازی می کنند از جمله ترکیب طبقاتی کنونی افراد مقیم خارج (مثلاً در مقایسه با دوره فعالیت کنفدراسیون که اغلب از دانشجویان مبارز و انقلابی با خاستگاه طبقاتی خرده بورژوازی و معمولاً خرده بورژوازی رو به پائین تشکیل می شد که در عین حال با جامعه ایران رابطه تنگاتنگی داشتند)، عدم شرکت در مبارزات علنی به دلیل رفت و آمد به ایران و غیره. در عین حال باید تأثیر تبلیغات رسانه های گوناگون را ذکر کرد که همانطور که اشاره شد در رابطه با هر بخش از مبارزات توده ها به ایزوله کردن آن جنبش و ایجاد تفرقه در میان مردم می پردازند. همچنین دست بالا داشتن تفکرات راست روانه و پیروی از تبلیغات رسانه های معلوم الحال ، یکی دیگر از عوامل وجود رخوت مبارزاتی در خارج از کشور می باشد. در این مورد می توان دید که اگر رسانه هائی یا نهادهای حقوق بشری، نام فرد مشخصی را از میان کارگران و یا زندانیان سیاسی و غیره مطرح کرده و روی آتن بردند، آنوقت کسانی هم به پشتیبانی از آن فرد یا افراد

خاص برخاسته و دست به کار تبلیغ یا انجام حرکت عملی در همان رابطه می زنند. در غیر این صورت حتی اگر مثلاً کارگران این یا آن کارخانه و موسسه، مورد ظالمانه ترین برخوردها از طرف جمهوری اسلامی قرار بگیرند، اگر آنها را در جریان تجمعات اعتراضی شان دستگیر و زندانی کنند، و یا به خاطر مبارزه برای دریافت حقوق های پرداخت نشده شان و سرخم نکردن در مقابل توهین و تحقیر های فلان کارفرما و مدیر به دادگاه کشانده و حکم برایشان صادر کنند (برجسته ترین مورد در این زمینه کارگران مبارز هفت تپه می باشند) و یا حتی ایادی رژیم با ماشین به کارگران بزنند و به قصد کشت از روی آنها بگذرند (موردی که برای کارگران مبارز فولاد اهواز پیش آمد)، همان کسانی که با پیروی از خط و سیاست سازمانهای بورژوائی با ادعای دفاع از حقوق بشر سعی دارند خود را مدافع طبقه کارگر جلوه دهند، گوئی که اصلاً اطلاعی از چنین حوادث حاد کارگری ندارند، سکوت اختیار کرده و عکس العملی از خود نشان نمی دهند.

به نظر می رسد که کم تحرکی و عدم انجام وظیفه خود در قبال توده ها و جنبش های آنان (به طرق مختلف و از جمله از طریق برپائی آکسیون هائی به دفاع و پشتیبانی از مبارزات مردم در داخل ایران) با این اندیشه که در آغاز قیام های توده ای در دیماه منتشر شد - مبنی بر این که آن مبارزات به دلیل فقدان رهبری بر سر جنبش شکست خواهند خورد - نیز مرتبط است. نیروهای راست با چنین اعتقادی و با بی تحرکی و انفعال خود منتظر می مانند تا جنبش به قهقرا رفته و آتش مبارزه توده ها خاموش گردد. در حالی که اتفاقاً اگر کسی خواهان شکل گیری یک رهبری انقلابی در جنبش انقلابی ایران باشد، باید با همه وجود در جهت تقویت مبارزات کنونی توده ها بکوشد، چرا که رهبری، درست در جریان چنین مبارزاتی ساخته و پرورده می شود. این را تجربه مبارزات عمومی گذشته مثلاً در دهه چهل، چون اعتراض به "خودکشی فرمودن" تختی به عنوان قهرمان ملی ایران و یا اعتراض عمومی به گران شدن بلیط اتوبوس و غیره در دوره شاه و شرکت جوانان انقلابی آن دوره که اغلب آنها بعداً به کادرها و رهبران سازمان های انقلابی دهه پنجاه تبدیل شدند، نیز ثابت می کند.

در اینجا، هدف از طرح چنین موضوعاتی هشدار به نیروهای مبارز و متعهد است تا به اهمیت برخوردهای مبارزه جویانه خود در شرایط حساس کنونی هر چه بیشتر وقوف یافته و بدانند که عدم تسلیم به رخوت سیاسی موجود در خارج از کشور و اقدام به اتحاد عمل های مبارزاتی جهت دفاع و پشتیبانی از مبارزات فداکارانه توده های ستمدیده ایران، کوشش در رساندن ایده ها و تحلیل های انقلابی به دست نیروهای مبارز در داخل کشور و... از وظایف انقلابی آنان در شرایط کنونی است. کمونیست جنگجوی بزرگ، پارتیزان محبوب نیروهای انقلابی و آزادیخواه جهان، چه گوارای کبیر، به انقلابیون یادآور شده است که "انقلاب سیبی نیست که پس از رسیدن می افتد. ما باید به افتادن مجبورش کنیم". او با این سخن، همه نیروهای انقلابی و مبارز را در هر کجا که باشند دعوت می کند که با هر آنچه در توان دارند و به هر شکل که قادرند به پیشرفت انقلاب کمک کنند. کسانی که واقعا خواهان برقراری سوسیالیسم در ایران هستند باید بدانند که سوسیالیسم به هیچوجه خود به خود با لشکری از پرولتاریای آگاه در یک روز آفتابی، ظاهر نخواهد شد بلکه پیشرفت همین مبارزاتی که کارگران و مردم انقلابی ما علیرغم همه سرکوبهای وحشیانه جمهوری اسلامی در حال حاضر انجام می دهند، راه را برای رسیدن به سوسیالیسم می گشاید. وظیفه همه نیروهای کمونیست و مبارز است که با اعمال مبارزاتی خود و پشتیبانی فعال از مبارزات انقلابی توده های دربند ایران در هموار کردن این راه بکوشند.

یادداشت هفدهم: ضرورت مبارزه مسلحانه، شرط اساسی پیشروی جنبش و تأکید بر آن از طرف توده ها !

از موضع طبقه کارگر، به نظر من توضیح و تشریح دو موضوع در جنبش جاری از اهمیت زیادی برخوردار است. یکی تأکید بر ضرورت مبارزه مسلحانه که در شرایط کنونی به کارگیری آن، انقلاب را به جلو خواهد برد، و دیگری بحث در مورد رژیمی که باید جایگزین رژیم جمهوری اسلامی گردد.

جای تردید نیست که توده ها به شیوه های مختلف مبارزه دست می زنند و مبارزه آنها در اشکال و شیوه های مختلف تأثیر مثبت خود را بر جریان امور باقی می گذارند ، حتی اگر آن مبارزه، ارائه هنری ظریف در بحبوحه یک جنگ خشن و خونین باشد. همه این مبارزات برای مقابله با دشمن و شکست دادن آن لازم و ضروری می باشند. اما واقعیت این است که همه اشکال مبارزه دارای ارزش واحد نیستند. به همین دلیل باید بین شیوه اصلی و شیوه های فرعی مبارزه فرق گذاشت. با پیشبرد شیوه اصلی مبارزه است که همه شیوه های فرعی در ارتباط با آن، نقش خود را به طور هر چه مؤثرتر ایفاء می کنند. در ایران، بر مبنای تحلیل از شرایط اقتصادی - اجتماعی جامعه و متکی بر تجربه خونین گذشته، ثابت شده است که شیوه اصلی مبارزه ، مبارزه مسلحانه می باشد. اما اکنون مسأله به طور مشخص به این شکل مطرح است که در حال حاضر و در شرایط خاصی که جامعه ما در آن قرار گرفته است ، کدام شیوه از مبارزه می تواند مبارزات توده ها را به جلو سوق دهد؟

ابتدا روی این موضوع تأکید کنم که اگر چه این درست است که انقلاب در هر جامعه ای بر اساس شرایط و اوضاع و احوال آن جامعه پروسه خاصی را طی می کند و الگو برداری از چگونگی انقلاب در این یا آن کشور به هیچوجه جایز نیست، ولی تجربه انقلابات در همه جوامع بشری بیانگر آنند که انقلاب در همه جا دارای یک رشته قوانین عام می باشد و قانونمندی های عامی بر همه انقلابات حاکم است. به همین خاطر انقلابها درس های آموختنی زیادی دارند. یکی از درسها در رابطه با قانونمندی های عام انقلاب این است که برای این که انقلابی در جامعه به وقوع بپیوندد ، یعنی تحول و دگرگونی به وجود آید، پیش از آن یک دوره انقلابی در جامعه شکل می گیرد. در چنین دوره ای، روشنفکران مبارز موظفند علاوه بر انجام وظایفی که در دوره های آرام به عهده داشتند ، وظایف جدیدی را بر اساس شرایط انقلابی به وجود آمده در جامعه به عهده بگیرند. اگر توجه شود که انقلاب را همانطور که قبلاً نیز اشاره شد ، اساساً دو عامل عمده یعنی حرکتهای انقلابی توده ها به مثابه عامل عینی و حرکت و برخورد روشنفکران مبارز به مثابه عامل ذهنی می توانند به پیش برده و به هدف خود برسانند، آنگاه می توان به اهمیت برجسته و عظیم وظایفی که روشنفکران انقلابی در چنین دوره ای به عهده دارند بیشتر پی برد. در اینجا است که باید در رابطه با جنبش انقلابی جاری در ایران ، به آموزش هائی که لنین مطرح کرده است رجوع کنیم.

رساله "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک" از لنین، آموزش های مهمی در ارتباط با شرایط کنونی جامعه ایران برای ما در بر دارد. لنین این کتاب را در ژوئیه سال ۱۹۰۵ ، در دوره ای که کارگران و دیگر توده های تحت ستم پا به عرصه مبارزه علیه حکومت تزار گذاشته و در اینجا و آنجا مبارزه حاد بین این توده ها و حکومت جریان داشت ، نوشته و طی آن تماماً می کوشد وظایف مهم و اصلی و خاص انقلابیون کمونیست در آن دوره را توضیح دهد. در کتاب "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک" در اساس دو موضوع مهم جلب توجه می کنند. موضوع اول مربوط به حکومتی است که باید جایگزین حکومتی شود که باید سرنگون گردد، و دیگری تأکید بر ضرورت سازماندهی مقاومت مسلحانه توده ها می باشد که در این مورد لنین بارها و به صورت های مختلف از اهمیت این موضوع سخن گفته و آن را مورد تأکید قرار میدهد. از جمله وی می نویسد: "انقلابیگری مبتذل نمی فهمد که حرف هم عمل است؛ این اصل در مورد تاریخ به طور کلی و یا در مورد آن عصرهائی از تاریخ که بر آمد

سیاسی آشکاری از طرف توده ها وجود ندارد و هیچ کودتائی نمی تواند جایگزین آن شود یا مصنوعاً آن را به وجود آورد، مسلماً صدق می نماید. انقلابیون دنباله رو نمی فهمند که وقتی لحظه انقلاب فرا رسید، وقتی "روبنای" کهن جامعه از هر طرف شکاف برداشت، وقتی که برآمد سیاسی، آشکار طبقات و توده ها که در کار ایجاد روبنای جدیدی برای خود هستند، صورت واقعیت به خود گرفت، هنگامی که جنگ داخلی آغاز شد، آنوقت به شیوه گذشته به "حرف" اکتفاء کردن و در عین حال برای پرداختن به عمل شعار صریح ندادن و شانه خالی کردن از عمل... معنایش جمود فکری، رخوت و دراز گوئی یا به عبارت دیگر خیانت به انقلاب و غدر ورزی در آن است."

لنین درست برخلاف تبلیغات غیر واقعی و گمراه کننده اپورتونیست های ایران که همیشه اینطور تبلیغ کرده اند که گویا لنین تنها موقعی که توده های میلیونی دست به قیام زده اند، مبارزه مسلحانه را مورد تأیید قرار داده است، در کتاب "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک" در ارتباط با باندهای سیاهی که حکومت تزار پس از نهم ژانویه (آغاز پروسه انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه)، علیه کارگران و دیگر توده های انقلابی به وجود آورده بود یکی از بندهای قطعنامه کنگره سوم حزب خود را به این صورت بیان می کند: "به تمام سازمان های حزبی دستور داده شود: ... بر ضد تعرض باندهای سیاه و به طور کلی تمام عناصر مرتجعی که از طرف دولت هدایت می شوند، سازمان مقاومت مسلحانه تشکیل دهند". لنین این سخن را در شرایطی مطرح کرده است که هنوز اکثریت توده های روسیه به لزوم قیام مسلحانه پی نبرده بودند و تا دسامبر که قیام توده ای صورت گرفت، حدود پنج ماه فاصله بود. اساساً او کتاب مورد بحث را در شرایطی نوشته است که انقلاب در قدم های اولیه خود بود و حتی هنوز حوادث انقلابی بزرگی چون قیام در رزمناو پوتمکین نیز رخ نداده بود و معلوم نبود که آیا توده ها خواهند توانست جنبش خود را به جلو ببرند و یا حکومت تزار، موفق به سرکوب و خفه کردن جنبش انقلابی آنان در نیمه راه خواهد شد. با این حال وی در این کتاب، آشکارا از لزوم سازماندهی مقاومت مسلحانه توده ها سخن گفته و بارها بر "لزوم سرکوبی بیرحمانه ضد انقلاب" تأکید می کند. اگر راه انقلاب و کسب قدرت سیاسی در روسیه، قیام مسلحانه توده ای بود، می بینیم کمونیست های آن کشور و در رأس آنها لنین به این شکل خود را برای آن قیام آماده می کردند. آنها به واقع تدارک قیام مسلحانه و تدارک ایجاد یک ارتش انقلابی را می دیدند. در همین رابطه وی می نویسد: "یقین است که ما هنوز باید برای تربیت و تشکل طبقه کارگر بسیار بسیار کار کنیم. ولی اکنون تمام مطلب بر سر آن است که مرکز ثقل عمده سیاسی این تربیت و این تشکل در کجا قرار گیرد؟ در اتحادیه ها و جمعیت های علنی یا در قیام مسلحانه و در کار ایجاد یک ارتش انقلابی و حکومت انقلابی؟".

لنین، از "کار ایجاد یک ارتش انقلابی" (برای ایجاد حکومتی انقلابی) صحبت می کند. وی حتی برای اثبات ضرورت و اهمیت مبارزه مسلحانه در آن دوره و اقلیت مخالفین، به مارکس رجوع کرده و برخورد او نسبت به "یاوه سرایان بورژوا دموکرات فرانکفورت" را بیان می کند. لنین می نویسد که مارکس "لیبرال های" آسواباژدنیه مآب فرانکفورت" را که در سال ۱۸۴۸ در پارلمان "انواع تصمیمات دموکراتیک اتخاذ می نمودند، انواع آزادیهای وضع می نمودند، ولی عملاً قدرت را در دست شاه باقی می گذاشتند و بر ضد نیروی نظامی که در اختیار شاه بود به مبارزه مسلحانه نمی پرداختند"، "با تازیانه طعنه های بی رحمانه خود می کوبید". واضح است که چه این برخورد مارکس و چه برجسته کردن اعتقاد مارکس به مبارزه مسلحانه در شرایطی که در مورد آن نوشته است از طرف لنین، و تأکیدات خود لنین بر ضرورت مبارزه مسلحانه در شرایط مبارزاتی سال ۱۹۰۵، کاملاً با پندارها و خیالبافی های اپورتونیست های وطنی ما مغایرت دارد. این جریانات اپورتونیستی، در حالی که راه انقلاب ایران را همچون روسیه، قیام توده ای مسلحانه می نامند ولی حتی در شرایط کنونی هم که توده ها به اشکال مختلف، آمادگی خود برای مبارزه مسلحانه را نشان داده، و با هزار زبان ضرورت آن را برای رهائی خود از زیر بار ظلم و ستم اعلام می کنند، باز ضرورت سازماندهی مقاومت مسلحانه توده ها - به گونه ای که لنین توصیه می کرد - در ارتباط با تدارک برای "قیام" مورد نظر خود را

انکار می کنند و لذا آن را در میان مردم تبلیغ نمی کنند. تازه، پا از این هم فراتر گذاشته شده و در شرایطی که توده ها حتی در اینجا و آنجا دست به سلاح می برند و پا در جریان مبارزات قهر آمیز خود با نیروهای مسلح جمهوری اسلامی، به دشمنان شان از توسل خود به مبارزه مسلحانه هشدار می دهند و با شعارهایی چون "وای به روزی که مسلح شویم" و یا در حین تأکید بر اتحاد مردم ایران و مشخصاً بیان "چهار محال متحد لرستان" با شعار "وای اگر چهار محال دست به برنو شود"، "جنگ تا بکنیم"، "آتش"، "جواب آتش"، آنها را می ترسانند، جریانات اپورتونیست اساساً خود این واقعیت و صورت مسأله مبنی بر آمادگی توده ها برای انجام مبارزه مسلحانه را وارونه جلوه می دهند و همچنانچه در مطلبی با نام "بحران انقلابی و رشد اعتراضات در اشکال تعرضی و قهری" از سازمان فدائیان اقلیت (به تاریخ ۲۸ اسفند ۱۳۹۶) مشاهده می کنیم، اعلام می شود که "شرایط برای بکارگیری قهر در ابعاد توده ای آن مهیا نمی باشد."

اپورتونیست های وطنی ما همواره کوشیده اند خود را طرفدار طبقه کارگر و پیرو اندیشه های لنین جلوه دهند. با درکی که آنها از انقلاب در روسیه ارائه می دهند، که البته مغایر با واقعیت جریان سه انقلاب در روسیه می باشد، همانطور که اشاره شد، آن ها معتقد هستند که دست بردن به سلاح تنها موقعی جایز است که توده میلیونی قیام بزرگ خود را برپا کرده است. اما لنین در نوشته های خود عکس آنچه این اپورتونیست ها از قول وی تبلیغ می کنند را منعکس کرده است. مثلاً لنین در سال ۱۹۰۵، حتی از مبارزه پارتیزانی کارگران سخن گفته و این شیوه از مبارزه را که در آن زمان تازگی داشت به عنوان یک تاکتیک مبارزاتی مؤثر مورد تأیید قرار داده است. او به طور مشخص در مقاله درس های قیام مسکو از مبارزه پارتیزانی (چریکی) کارگرانی که با "قابلیت تحرک" در "گروه های ده نفری، سه نفری و حتی دو نفری" فعالیت می کردند یاد کرده و آن "تاکتیک پارتیزانی" را مورد تأیید قرار داده و می ستاید. از همین جا می توان تفاوت برخورد لنین با کسانی که از لنین سخن می گویند، ولی برضد آموزش های او عمل می کنند را دریافت. لنین با افتخار و با تأیید از تاکتیک پارتیزانی که کارگران به آن دست می زدند صحبت می کند، ولی مبارزه پارتیزانی یا چریکی در نزد این به اصطلاح مدافعین شیوه مسالمت آمیز مبارزه و اخیراً مدافعین مبارزه مدنی و ضد "خشونت" - که تازه می خواهند به عنوان طرفدار طبقه کارگر هم شناخته شوند - در حکم "کُفر" می باشد. چنین است که برای اپورتونیست های وطنی ما، آن "شرایط معین" که می توان دست به اسلحه بُرد، یک مفهوم متافیزیکی ست که هیچوقت فرا نمی رسد و انجام چنین مبارزه ای در نزد آنها همیشه زود است و شرایط برای انجامش "مهیا" نمی باشد. اما سخنان فوق الذکر از لنین باز مهر تأیید بر درستی رهنمود چریکهای فدائی خلق ایران می زند که در شرایطی که خود توده ها چه در شعارهای خود و چه در عمل، آمادگی خویش برای برداشتن سلاح و مبارزه با دشمنانشان را آشکارا بیان می کنند، بر ضرورت سازماندهی مسلح توده ها پای فشرده و به همین منظور روشنفکران و کارگران آگاه را به ایجاد تشکل های سیاسی - نظامی فرا می خوانند.

یادداشت هجدهم: بدون نابودی نظم ظالمانه سرمایه داری، رهائی ممکن نیست!

یکی از عمده ترین مسائلی که در دوره انقلاب مطرح می شود و امروز در جامعه ما مطرح است، این است که چه حکومتی باید جانشین حکومت فعلی گردد. اتفاقاً درست بعد از خیزش دیماه بود که عده ای از اصلاح طلبان در خارج از حکومت در پاسخ به این مسأله، به انتشار بیانیه ای دست زدند و در آن از لزوم "گذار مسالمت آمیز از نظام جمهوری اسلامی به یک دموکراسی سکولار پارلمانی" سخن گفتند. اینان که البته شعار توده های آگاه و جان به لب رسیده ایران مبنی بر "اصلاح طلب، اصولگرا، دیگه تمام شد ماجرا" را شنیده بودند، بدون این که به روی خود بیاورند که خودشان اصلاح طلبانی بیش نیستند که برای حفظ سیستم سرمایه داری حاکم بر ایران به فکر

"رفراندوم" افتاده اند، گفتند که: "مجموعه تجربیات ۴۰ ساله، حاکی از اصلاح ناپذیری نظام جمهوری اسلامی ایران است؛" و خواستار "برگزاری رفراندوم، جهت تعیین نوع حکومت تحت نظارت سازمان ملل متحد" شدند. اینان برای این که خود را دموکرات و آزادیخواه جلوه دهند، از "برابری کامل زنان، قومیت‌ها، ادیان و مذاهب در همه زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی" (از متن بیانیه اصلاح طلبان طرفدار رفراندوم) سخن می‌گویند. این نوع وعده و وعید ها و برنامه ها البته در ایران تازگی ندارد و جریان‌های دیگری هم که همگی ادعای آزادیخواه و دموکرات بودن دارند، مدعی جانشینی برای جمهوری اسلامی هستند. همه اینان که خود را برای "گذار مسالمت‌آمیز از نظام جمهوری اسلامی" آماده می‌کنند برنامه خود را بیان می‌کنند و همانند خمینی - که وعده های دلنشین می‌داد، آب و برق را برای مردم مجانی می‌کرد و پول نفت را بر سر سفره ستمدیدگان آورده و مسأله مسکن و غیره را در حرف برای آنان تأمین می‌نمود و حتی آنقدر خود را معتقد به دموکراسی جا می‌زد که ابراز می‌کرد که کمونیستها هم در رژیم مورد نظر او در ابراز عقایدشان آزاد خواهند بود - وعده های زیبایی می‌دهند. نقطه اشتراک همه این به اصطلاح آلترناتیو ها آن است که در حالی که از همه چیزهای خوب سخن می‌گویند، اما فقط در مورد یک چیز - گوئی که اصلاً وجود ندارد - کلامی بر زبان نمی‌رانند. هیچ یک از آنها نمی‌گویند که در صورت روی کار آمدن در فردای سقوط جمهوری اسلامی، با سیستم سرمایه داری وابسته حاکم بر کشور، این بانی و عامل اصلی همه مصیبت ها و فقر و بدبختی و نابسامانی های جامعه چه خواهند کرد؟ و برقراری حکومت مورد نظرشان، چگونه بر بحران های موجود در این نظام فائق آمده و امکان از بین بردن فقر و فلاکت و فاصله طبقاتی عظیم کنونی را خواهد داشت و مشکلات دیگری نظیر بی‌آبی و گردیزها و غیره را چگونه حل خواهد کرد!

هنگامی که در یک جامعه انقلاب آغاز می‌شود در ابتدا به نظر می‌رسد که همه مخالفین رژیم حاکم حرفشان یکی است و در فردای سرنگونی رژیم حاکم منافع یکسانی دارند. ولی با پیشرفت انقلاب معلوم می‌شود که طبقات مختلف موجود در جامعه از سرنگونی، هدف و خواسته‌های متفاوت و حتی متضادی را تعقیب می‌کنند. در اینجا است که باید متوجه بود که همه تبلیغاتی که همواره کوشیده اند به جای سیستم سرمایه داری وابسته در ایران، اسلام را عامل همه مصیبت ها و بدبختی ها و مشکلات جامعه نشان بدهند و این طور جلوه می‌دهند که گویا به صرف سرنگونی "رژیم استبداد دینی"، توده های میلیونی تحت ستم ایران به خواسته‌های خود خواهند رسید، امروز فرصت یافته اند که با وعده دموکراسی سکولار به فریب مردم بپردازند. اما واقعیت این است که مسایل مردم ایران با صرف از بین رفتن "رژیم استبداد دینی" یعنی به صرف تعویض شکلی از حکومت با شکلی دیگر حل نمی‌شود، کما اینکه با رفتن رژیم شاه و آمدن جمهوری اسلامی در شرایطی که سیستم سرمایه داری وابسته و عوامل اصلی ایجاد کننده فقر و نابسامانی و دیکتاتوری بر سر جای خود ماندند، نه تنها وضع بهتر از سابق نشد، بلکه بدتر نیز شد. این تجربه و تجربه های دیگر در جوامع تحت سلطه امپریالیستها نشان می‌دهند که حاکمیت امپریالیستی همچون جادوگری پلید می‌تواند به شکل های مختلف خود را عرضه کند. در یک جا می‌تواند شکل دینی به خود بگیرد، در جایی دیگر به صورت حکومت غیر دینی در آید، در موقعیتی حاکمیت خود را به عنوان یک قدرت نظامی اعمال کند و غیره. در مورد رفراندومی هم که به آن اشاره شد، این موضوع قابل ذکر است که اولاً این رفراندوم را چه کسی قرار است برگزار کند؟ آیا خود جمهوری اسلامی برگزار کننده آن است؟ یا یک قدرت دیگر و کدام قدرت؟ ثانیاً از نظارت سازمان ملل بر این رفراندوم سخن گفته شده است. اما امروز دیگر بر همگان آشکار شده است که سازمان ملل، سازمان و نهاد متعلق به قدرت های امپریالیستی و به خصوص امپریالیسم آمریکا است. این قدرت ها که دشمنان مردم ایران هستند چگونه ممکن است به ضرر سرمایه داران (و به واقع به ضرر سلطه و حاکمیت خود) و به نفع مردم ایران عمل کنند؟ حال بگذریم از این که توده های تحت ستم در زیر سلطه دیکتاتوری، اساساً از امکان تشکیل محرومند و از قدرت تبلیغی و بسیجی ای که مدافعان سیستم سرمایه داری دارند؛ برخوردار نیستند و در نتیجه در طی رفراندوم نخواهند توانست نظرات و خواسته‌های خود را به کرسی بنشانند. ما تجربه انقلاب ستمدیدگان مصر

برای رهایی از ستم و استثمار و دنیای وحشتناک سرمایه داری در آن کشور را نیز داریم که چگونه وقتی توده های ستمدیده با تحمل رنج و زحمت بسیار و با ریختن خون خود، حکومت دیکتاتور خُسنی مُبارک که مدافع سرمایه داران آن کشور بود را سرنگون کردند، با کوشش نیروهائی از اپوزیسیون از قماش رفراندوم چی های وطنی ما، رفراندومی برپا شد. ولی نتیجه آن با قلب های ذاتیش، روی کار آمدن یک جریان مرتجع دیگر شد و از صندوق رأی رفراندوم حکومت اسلامی مُرسی بیرون آمد. به این ترتیب انرژی انقلابی توده ها به جای افتادن در مسیر نابودی کل سیستم سرمایه داری در آن کشور در مسیر رفراندوم و تعویض نوکری با نوکری دیگری در دستگاه امپریالیسم به هرز رفت. البته حکومت اسلامی مُرسی تنها یک سال دوام آورد و توده ها با جان بازیها و فداکاری های خود توانستند حکومت مُرسی را نیز سرنگون کنند. با این حال با توجه به هرز رفتن انرژی انقلابی توده ها در مسیر های انحرافی، طبقه کارگر و توده های دلیر مصر، موفق به برقراری حکومتی از آن خود نشدند. در نتیجه امپریالیسم آمریکا این بار با یک کودتای نظامی و روی کار آوردن مهره های نظامی شناخته شده خود، شعله های انقلاب مردم مبارز مصر را خاموش ساخت. باید از تجربه انقلاب مصر آموخت و متوجه بود که اگر موضوع بر سر تحقق خواسته های مردم ایران است نه "رفراندوم" با چشم انداز به اصطلاح "دموکراسی سکولار پارلمانی" و نه کجراه های دیگر نظیر احیای سلطنت هیچیک قادر به پاسخگوئی به خواسته های مردم نمی باشند. برعکس، چه آلترناتیوهای ظاهراً امتحان پس نداده و چه سپردن حکومت به دست دار و دسته جنایتکار و فاسد سلطنت طلبان که برای بازگرداندن اوضاع به وضع آرام مورد نیاز سرمایه داران مطرح می شوند، تنها دیکتاتوری و اختناق به مراتب شدیدتر و خفقان آورتر از امروز بر جامعه تحمیل خواهند نمود. این به اصطلاح آلترناتیوها، همگی به دنیای گُنه سرمایه داری تعلق دارند و دنیای آنان با دنیائی که اکثریت مردم برای رهایی خود در فردای نابودی سیستم سرمایه داری در ایران می طلبند، فرسنگها فاصله دارد. مصر نمونه گویائی است که در مقابل چشم همگان قرار دارد. آیا کسی هست که مدعی شود که با روی کار آمدن حکومت به اصطلاح سکولار نظامیان در مصر، زباله گردی، گور خوابی و صدها مصیبت و درد و بلائی که سرمایه داری برای مردم آن دیار به وجود آورده، از جامعه مصر رخت بر بسته است؟ نه تنها چنین نیست بلکه امروز دیکتاتوری عنان گسیخته تری از پیش بر جامعه مصر مستولی است؛ و در عین حال به دلیل حل نشدن مسایل توده ها و تضادهای رشد یافته موجود، مردم با نا امنی ناشی از انفجار های هر از چند گاهی نیز در آنجا مواجه اند.

یادداشت نوزدهم: سلطنت، آلترناتیوی وابسته و سرکوبگر!

تجربه توده های مبارز ما در انقلاب علیه رژیم شاه نشان می دهد که امپریالیستها که سرزمین ما را ملک خصوصی خود تلقی می کنند، جهت حفظ حاکمیت خود در ایران، به هنگامی که توده ها با خیزش قهرمانانه خود عزم به سرنگونی رژیم دست نشانده آنان می نمایند، به زمینه سازی برای آلترناتیو های مختلف مورد تأیید خود دست می زنند. امروز نیز شاهدیم که نیروهای مرتجع که مسلماً آبشخورشان سرمایه داران (در اساس امپریالیستها) می باشند به دلیل احساس خطر از اوج گیری مبارزات توده ها به موضوع "گذر از جمهوری اسلامی" پرداخته و کنفرانس هائی هم در این رابطه تشکیل می دهند. یکی از آلترناتیو های مطرح شده در حال حاضر، بر گرداندن سلطنت پهلوی به ایران می باشد. به همین منظور صحنه سازی و زمینه سازی به این صورت آغاز شده است: ابتدا از طرف سازمان میراث فرهنگی خود جمهوری اسلامی اعلام می شود که جسد مومیائی شده رضا شاه پیدا شده است و آنگاه این موضوع که حتی اگر دروغ نبوده و واقعی هم بوده باشد، در جامعه ای که با هزاران مسأله و مشکل و مصیبت و حادثه های گوناگون مواجه است، بی ارزش ترین و پیش پا افتاده ترین خبر می توانست باشد، ناگهان توسط خبرگزاری های مختلف و از جمله بی بی سی به مهمترین و اصلی ترین خبر روز تبدیل می شود. بعد این رسانه ها بحث و گفتگو در مورد این موضوع را تا آنجا که می توانند کش می دهند تا ذهن همگان را در بر گیرد.

اتفاقاً این برخورد به عنوان زمینه سازی برای احیای سلطنت از نوع همان کارهایی است که مردم ایران در زمان شاه هنگامی که امپریالیستها قصد روی کار آوردن خمینی را داشتند، با آن مواجه شدند. در زمان شاه وقتی معلوم شد که شاه دیگر قادر به جلوگیری از امواج انقلابی توده ها نیست، امپریالیسم آمریکا برای گذر از رژیم شاه، بر اساس آنچه بعداً منتشر شد، همزمان ۷ آلترناتیو را مورد توجه خود قرار داد. برخی از آن آلترناتیو ها عبارت بودند از: ۱- کودتا توسط ارتش، ۲- تشکیل شورای سلطنت و دادن زمام امور به دست این شورا، ۳- تشکیل دولت توسط بختیار، ۴- حمایت از خمینی و ایجاد شرایط گذار مسالمت آمیز قدرت به دست روحانیون و تشکیل یک حکومت اسلامی. همانطور که می دانیم از میان آلترناتیو های مطرح شده، پروژه خمینی و آلترناتیو روی کار آوردن یک حکومت اسلامی در ایران در دستور کار آمریکای ها همراه با شرکای اروپائی شان قرار گرفت. در این رابطه چگونگی زمینه سازی برای مطرح کردن خمینی و تقویت او و دار و دسته اش حاوی تجربه جالبی است.

اگر چه نام خمینی در جریان مبارزه بخشی از خرده بورژوازی با رژیم شاه در ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ در جامعه مطرح شد اما با توجه به تبعید او به عراق و عدم انجام فعالیتی از طرف وی و هوادارانش در ایران، خمینی نه مهره ای به حساب می آمد و نه دیگر نامی از او در میان مردمی که در صحنه مبارزه بودند مطرح بود. در تمام سالهای جنبش مسلحانه که جوانان فداکار و جان برکف علیه رژیم شاه و سلطه امپریالیسم در ایران مبارزه می کردند، وی هرگز حمایتی از این جنبش نکرد و به تأیید آن نپرداخت. با این حال، در فضای سیاسی ای که انقلابیون مسلح در جامعه به وجود آورده بودند، وی نیز هر از چند گاهی به صدور اعلامیه هایی در مخالفت با شاه دست می زد که به دست طرفداران محدودش در ایران می رسید. به همین خاطر بود که خیلی از جوانانی که در سالهای ۵۶-۵۷ دست اندر کار انقلاب در ایران بودند، اطلاع خیلی کمی از او داشتند؛ و نوجوانانی که یک پای قضیه در دوره انقلاب به شمار می رفتند، حتی نامی هم از وی نشنیده بودند. در چنین شرایطی برای مطرح کردن خمینی به عنوان آلترناتیوی برای شاه، این شگرد به کار رفت که ناگهان در روزنامه اطلاعات که یکی از روزنامه های کثیرالانتشار دوره شاه بود، مطلبی علیه خمینی درج گردید. در آن مطلب برای تحریک طرفداران خمینی به منظور آوردن آنها به صحنه مبارزه علیه شاه، حرفهای تند و توهین آمیزی علیه خمینی نوشته شده بود. در پای این مطلب هم اسم مستعار "رشیدی مطلق" قرار داده شده بود که بعد ها گفته شد که نویسنده اصلی اش داریوش همایون، وزیر اطلاعات رژیم شاه بوده است. درج آن مطلب در روزنامه اطلاعات علیه خمینی با تبلیغاتی که رسانه های گوناگون حول آن به راه انداختند، کار خود را کرد. طولی نکشید که طلبه های حوزه علمیه قم در دفاع از خمینی به صحنه مبارزه علیه رژیم شاه وارد شدند. با حمله نیروهای مسلح شاه که منجر به کشته شدن تعدادی گردید، نام خمینی با مبارزه علیه شاه در آن شرایط انقلابی (سال ۱۳۵۶) در هم آمیخت. بر چنین زمینه ای بود که وقتی دست امپریالیستها به طور مشخص در پشت خمینی قرار گرفت، و هنگامی که امکانات لازم و نیروگیری از میان افشار عقب مانده برای قدرت گیری وی در ایران توسط بورژوازی وابسته فراهم و آماده گشت، خمینی دیگر در تبلیغات امپریالیستی "امام" و رهبر لقب گرفت و...

امروز اعلام خبر به اصطلاح پیدا شدن اسکلت رضا شاه (کسی که به دلیل شدت و حدت دیکتاتوری اش، از طرف توده ها لقب قلدر گرفت)، یادآور شگرد روزنامه اطلاعات در مورد خمینی است. با این تفاوت که در آن زمان اوضاع این طور اقتضاء می کرد که مطرح و بزرگ کردن خمینی از طریق توهین به وی انجام شود ولی امروز با سرمایه گذاری روی نفرت برحق توده ها از رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی در جبهه نحیف سلطنت می دمند و سعی دارند آن را به عنوان قدرتی که معجزه آسا اوضاع ایران را به وضع مطلوب (مطلوب از دید و به نفع چه قشر و طبقه ای؟) در خواهد آورد، معرفی کنند که برای بسیاری، تبلیغات مکارانه بی بی سی مبنی بر تقدس دادن به خمینی و نشان دادن آن در ماه را تداعی می کند. این را هم باید بدانیم که تبلیغ برای رضا شاه (یا همان "رضا قلدر" معروف در میان مردم عهد

خود)، از سالهای بسیار دور در رژیم جمهوری اسلامی صورت می گرفت. حتی در دانشگاه ها، در شرایط فقدان آزادی بیان برای دانشجویان آزادیخواه و میدان داری بسیجی ها و انجمن اسلامی ها، آشکارا سخنرانی هایی به نفع وی انجام می شد. دامنه چنین تبلیغاتی تا به آنجا بود که حتی در خود تلویزیون رسمی یا همان صدا و سیمای جمهوری اسلامی، بلندگو جلوی دهان افراد مرتجع گرفته می شد تا آنها برای مردم از دانشگاه ساختن رضا شاه و این که گویا ایران در زمان وی به اصطلاح به چه عظمتی رسید، صحبت کنند و ذهن مردم را از جعل و دروغ و تحریف مشوّب سازند. با راه اندازی تلویزیون "من و تو" که گفته می شود بودجه اش را پنتاگون تامین می کند نیز تبلیغات به نفع رضا شاه و مطرح کردن آن جلاد، دامنه هر چه شدیدتری به خود گرفت. این تلویزیون با جعل تاریخ، کسی را که امپریالیسم انگلیس برای تسهیل غارتگری های خویش و به یغما بردن ثروت های سرزمین ما بر سر کار آورد، فردی ملی جا می زند؛ و این ضد ملی ترین شاه در ایران که بدبختی های امروز جامعه ما از بنیادی است که وی به نفع امپریالیسم در ایران به وجود آورد را برای جوانانی که به دلیل اختناق و شرایط دیکتاتوری از تاریخ سرزمین خود غیر مطلع می باشند، به عنوان گویا نجات بخش ایران معرفی می کند.

اما فاز جدید از تلاش های ارتجاع برای تبلیغ به نفع سلطنت در پشت نام رضا شاه، امروز در شرایط حساس کنونی که توده های انقلابی ایران با نثار خون خود مرگ رژیم جمهوری اسلامی را نزدیک ساخته و خواستار ایجاد نظامی نوین برای تحقق خواسته های انقلابی و بر حق خویش می باشند، با اعلام خبر پیدا شدن اسکلت آن مردک آغاز شده است. لازم نیست در اینجا از جنایات فجیعی که چه صاحب آن اسکلت بی مقدار و چه پسر عاری از مهرش، شاه در حق مردم ایران مرتکب شده اند، صحبت شود. اتفاقاً علیرغم همه ظاهر سازی ها و پُر های به اصطلاح دموکراتیکی که باقی مانده آنها با نام رضا شاه دوم در جلوی دوربین ها به خود می گیرد و خود را فردی دموکرات که گویا تابع نظر مردم خواهد بود، جلوه می دهد، از هم اکنون بحث بر سر نشان دادن "اقتدار" (بخوان دیکتاتوری شدیداً و وسیعاً قهر آمیز علیه توده ها) از نوع رضا شاهی از طرف وی برای "آرام" کردن اوضاع مملکت - البته کماکان به منظور تأمین منافع سرمایه داران - می باشد.

اعلام خبر فوق و به این بهانه بسج شدن عده ای و سردادن شعار به نفع برگشت مجدد سلطنت در فلان استودیوی ورزشی و کوشش در یارگیری برای این منظور، همه از تلاش های سرمایه داران زالو صفت به منظور زمینه سازی جهت به قدرت رساندن مجدد سلطنت پهلوی در فردای سقوط جمهوری اسلامی حکایت می کنند. این، یکی از آلترناتیوهای آنان می باشد تا بتوانند سیستم ظالمانه خود را همچنان حفظ و پا برجا نگاه دارند. امپریالیستها و بورژوازی وابسته ایران به عنوان دشمنان قسم خورده کارگران و همه مردم ستمدیده ما، از تلاش برای بازگرداندن مجدد سلطنت پهلوی به ایران، این هدف را هم تعقیب می کنند که "جام زهر" به مردم ما خورانده و به آنها القاء کنند که تلاش های شان برای سرنگونی رژیم شاه بی فایده بوده است؛ و آنها را وادار کنند تا با خفت و خواری هر گونه ظلم و ستم و ذلتی را پذیرا شده، سر تسلیم در مقابل اربابان فرود آورند و هرگز به فکر بهبود شرایط زندگی شان نیفتاده و دست به انقلاب زنند. این به نوبه خود یکی از مضرات وحشتناک برگشت مجدد سلطنت پهلوی به ایران می باشد.

این را هم باید اضافه کرد که ممکن است در آینده آلترناتیوهای دیگری هم مطرح شوند. اما شکی نمی توان داشت که با توجه به این واقعیت که بحران اقتصادی موجود در ایران ریشه در بحران نظام سرمایه داری وابسته حاکم دارد و این اقتصاد بطور ارگانیک با سیستم جهانی سرمایه داری تنیده شده است، هیچ یک از آن آلترناتیوها قادر به حل بحران اقتصادی در ایران نخواهند بود و در نتیجه نخواهند توانست حتی اندکی اوضاع اجتماعی را بهبود بخشند. اساساً آلترناتیوهایی که نیروهای راست و مرتجع مبلغ آنها باشند همگی برای حفظ حاکمیت امپریالیستی در ایران

در اشکال و ظواهر مختلف طرح ریزی می شوند. آن قبیل آلترناتیو ها با همه ادعاهای دروغین آزادخواهانه شان ، هر چقدر هم در شکل و ظاهر با یکدیگر متفاوت باشند در صورت سقوط جمهوری اسلامی تنها خواهند کوشید با توسل به دیکتاتوری هر چه خشن تر و سرکوب هر چه وحشیانه تر توده ها (خشن تر و وحشیانه تر از آنچه جمهوری اسلامی معرّف آن است)، نظم سیاسی جدید خود را بر جامعه حاکم کنند. بنابراین، بسیار مهم است که روشنفکران مبارز و توده های دربند ما معیارهای مشخصی برای شناخت آلترناتیوهائی که مطرح می شوند ، داشته باشند. به طور کلی، برای شناخت ماهیت هر آلترناتیوی باید چگونگی برخورد و موضع آن نسبت به سیستم سرمایه داری حاکم بر ایران و ارتش به مثابه ستون فقرات حاکمیت امپریالیستی در ایران مورد ارزیابی قرار گیرد. تداوم نظام سرمایه داری و دست نخورده باقی گذاشتن نیروی مسلح اصلی حافظ آن یعنی ارتش (دیروز با عنوان شاهنشاهی، امروز اسلامی و فردا با نامی دیگر)، آری بقای این دو کافی است تا همه بندهای ظاهراً زیبای برنامه هر آلترناتیوی و وعده هائی که می دهند پوچ و دروغین از آب در آیند.

مسأله جدی دیگر این است که با توجه به جنگ طلبی امپریالیسم آمریکا و نقشی که به جمهوری اسلامی با عنوان هائی نظیر "محور شر" ، "رژیم یاغی" ، یا "اصلی ترین دولت حامی تروریسم" داده شده و همچنین تضاد های فیمابین امپریالیستها ، ممکن است نقشه های شومی از طرف این امپریالیسم علیه مردم تحت سلطه ایران پیاده شود که در این صورت وضعیت دیگری در جامعه ما شکل خواهد گرفت.

یادداشت بیستم: انقلاب برای نابودی نظم موجود تنها راه رهائی!

اگر خوب توجه کنیم می بینیم که امروز جامعه ایران در واقع با دو گزینش در مقابل خود روبروست. گزینش اول حفظ حاکمیت امپریالیستی در ایران یعنی تداوم سیستم سرمایه داری موجود - چه با حفظ جمهوری اسلامی و چه با جایگزینی آن با آلترناتیوهای ارتجاعی دیگر و تحمل وضعیتی حتی بدتر از وضعیت کنونی - می باشد. گزینش دوم به طبقه کارگر و متحدینش مربوط می شود و آن همانا تداوم انقلاب، مبارزه با دشمنان رنگارنگ توده های تحت ستم تا کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر است. حقیقت آن است که انقلاب مردم ایران تنها با رهبری طبقه کارگر متشکل و مسلح به ایدئولوژی خود (مارکسیسم - لنینیسم) می تواند پیروز گردد. امری که صرفنظر از همه جمعبندی های تئوریک مارکسیستی که خود از تجارب انقلابی مایه گرفته اند، تجربه های مبارزاتی اخیر مردم ایران و توده های مبارز در خاورمیانه نیز مهر تأیید بر آن می زنند. اما این نیز حقیقتی است که طبقه کارگر در حال حاضر حتی از تشکل صنفی خود نیز برخوردار نیست ، چه رسد به این که دارای تشکیلات سیاسی انقلابی از آن خود باشد و در شرایط دیکتاتوری شدیداً قهر آمیز حاکم بر جامعه نیز دست یابی به تشکل طبقه کارگر آسان به نظر نمی رسد. اما آیا همه راه ها برای متشکل شدن به روی طبقه کارگر ما بسته است؟ این طور نیست. طبقه کارگر ایران در پروسه مبارزه مسلحانه قاطع علیه دشمنانش هر چند در طولانی مدت، می تواند خود را به صورت یک نیروی متشکل و آگاه در آورده و با جلب همه ستمدیدگان جامعه به طرف خود، خویشتن را به عنوان نیروی رهبری کننده مبارزات توده ها شناسانده و تثبیت نماید. این، راهی است که کارگران پیشرو با همراهی روشنفکران انقلابی باید با ایجاد تشکل های سیاسی - نظامی و بهره گیری از تجربه جنبش مسلحانه در دهه پنجاه و جنبش پیشمرگان مسلح خلق کُرد در اوایل روی کار آمدن جمهوری اسلامی ، آغازگر آن باشند.

تجربه نشان می دهد که در جامعه ما، خرده بورژواهای متوهم و کوتاه بین ، برای نجات خود از سلطه دیکتاتوری حاکم چشم به تعویض حکومتها می دوزند و بدون توجه به این که رژیم جدید چه ماهیتی می تواند داشته باشد ،

صرفاً رفتن این رژیم و آمدن رژیمی دیگر را انتظار می کشند. به عبارت دیگر آنها هنوز علیرغم همه تجربیات تلخ گذشته می خواهند همچنان در چهارچوب انتخاب بین بد و بدتر حرکت کنند - که البته وقتی چشم باز می کنند ، می بینند بد و بدتر توهمی بیش نبوده و آن که روی کار آمده بدترین است. به طور عمده همین قشرها هستند که بر اساس توهومات خود ، فریفته تبلیغات ارتجاع می شوند و در پشت آلترناتیوهای آنها راه می افتند. اما این قشرها هم باید از تجربیات گذشته درس بگیرند و آگاه باشند که تنها به دست آوردن قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر است که می تواند آنها را از دیکتاتوری و مصائب و مشکلات ناشی از نظام اقتصادی - اجتماعی حاکم برهاند. به همین خاطر، در مقابل این سنوال که چه حکومتی باید جایگزین حکومت جمهوری اسلامی گردد باید بگوئیم، حکومتی که طبقه کارگر در رأس آن قرار گرفته است. واقعیت این است که تنها چنین حکومتی قادر به حل مسایل جامعه ایران بوده و امکان تحقق خواست های وسیع ترین توده های تحت ستم کنونی ما را داراست. طبقه کارگر، طبقه ای است که منافعش با دگرگونی سیستم اقتصادی - اجتماعی موجود و به عبارتی دیگر با از بین بردن کامل سیستم سرمایه داری حاکم بر جامعه ایران تأمین می گردد. از این رو، تنها این طبقه قادر است با کمک توده های دیگر به پی ریزی اقتصادی نوین در جامعه دست زده و جامعه را به سوی سوسیالیسم ، یعنی جامعه ای که برابری و وسیعترین آزادی های دموکراتیک برای اکثریت آحاد جامعه در آن تضمین می گردد، رهنمون شود.

شکی نیست که نه فقط از طرف دشمنان شناخته شده ، بلکه از میان خرده بورژواها نیز این فریاد بلند خواهد شد که راه مبارزه مسلحانه برای دستیابی طبقه کارگر به قدرت سیاسی، دور از دسترس و پرهزینه می باشد. اما اولاً این راه هر چقدر هم در دوردست ها جلوه کند ، تنها راه رسیدن به آزادی و رهائی ایران از قید سلطه امپریالیستها است. اما در مورد گویا پرهزینه بودن این راه، تنها کافی است که به جنگهای ارتجاعی ای که امپریالیستها هر آن ممکن است بر مردم ما تحمیل کنند توجه شود. کدامیک پرهزینه تر است؟ دست روی دست گذاشتن و به دشمنان امکان یکه تازی دادن و در جنگهای ارتجاعی ای که آنها به راه می اندازند ، گوشت دم توپ شدن، در میدان های مین کشته شدن و در صورت زنده ماندن ، به معلول این یا آن درجه تبدیل شدن، و یا، راه انقلاب، راه شرکت در جنگهای انقلابی را برگزیدن و سرفرازانه با دشمن جنگیدن و با عملکردهای خود ، تجارب انقلابی برای پیشروی های بعدی به جای گذاشتن، دشمن را ضعیف و ضعیفتر کردن و بالاخره به گورستان تاریخ سپردن؟ به سالهای اول روی کار آمدن همین رژیم دد منش جمهوری اسلامی برگردیم. آیا اگر سازمان های سیاسی موجود برای تداوم انقلابی که اوجش قیام ۲۱ و ۲۲ بهمن بود به سازماندهی مسلح توده ها پرداخته و به توده ها در مبارزه شان برای تحقق خواستهای خویش یاری رسانده و موجب پیشروی آن مبارزات می شدند، آنگاه به جای شرایط خونباری که حاکمیت ننگین و دار و شکنجه جمهوری اسلامی به وجود آورد و تا به امروز به آن تداوم بخشیده، وضع دیگری در جامعه ایران شکل نمی گرفت؟

اگر تنها به مورد سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در شرایط بعد از قیام توده ها بپردازیم می بینیم که با توجه به روی آوری توده ها به سوی آن - با این توهم که آن سازمان وارث راه و سنن انقلابی کمونیست های فدائی می باشد - سازمان مذکور از نیروی عظیم و قدرت زیادی برخوردار شده بود. اما این سازمان علیرغم نیرو و توان قابل ملاحظه خود تحت رهبری مماشات طلبانه و سازشکارانه دار و دسته فرخ نگهدار نه تنها از سازماندهی مسلح توده ها برای تحقق خواستهای برحق آنان اجتناب کرد ، بلکه هر جا نیز که توده ها خود برای تداوم انقلاب خویش و تغییر و بهبود شرایط زندگیشان دست به اسلحه برده و به جنگ با جمهوری اسلامی برخاستند ، در مقابل آنان ایستاد و به خلع سلاح آن توده ها پرداخت، و حتی در مورد دهقانان دلیر تُرکمن صحرا موجب شکست خونین مبارزات آنان شد. توجیه آنان برای همه این مماشات طلبی ها و برخوردهای خیانت آمیز آن بود که مبارزه انقلابی، فضای نسبتاً آزاد به وجود آمده را از بین برده و باعث ایجاد اختناق و دیکتاتوری خواهد شد. اما آیا این جمهوری اسلامی نبود که توانست

در شرایطی که جریان‌های سیاسی به وظایفی که بر عهده شان بود، عمل نکردند و برعکس بنا به ماهیت خرده بورژوازی شان به خام کردن و فریب توده ها و جلوگیری از مبارزات انقلابی آنها مشغول شدند، به تحکیم پایه های رژیم خود پرداخته و توانست با کشتار بی رحمانه و فجیع توده ها و محبوس کردن آنها در سیاهچال های خود، اختناق و دیکتاتوری را در ابعادی حتی فراتر از دوره شاه در جامعه برقرار نماید؟ در آن مقطع همچنین از طرف رسانه های ارتجاعی تبلیغ می شد که اگر به اقدام انقلابی علیه جمهوری اسلامی دست زده شود، ایران به لبنان دیگر (که کشوری جنگ زده بود)، تبدیل خواهد شد و با ایجاد هراس و نگرانی در دل مردم آنها را از تداوم انقلاب و مبارزه قاطع با جمهوری اسلامی باز می داشتند. آیا چنان تبلیغاتی همچون تبلیغات مشابهی که امروز در نفی مبارزه انقلابی صورت می گیرد از اصالت برخوردار بودند؟ دیدیم که اگر انقلاب در سال ۵۷ تداوم پیدا نکرد و مبارزه مسلحانه در وسعت سراسر ایران جاری نشد، به جای آن، دشمنان مردم ما یعنی امپریالیستها، جنگ ارتجاعی ایران و عراق را به مدت ۸ سال به مردم ما تحمیل کردند. آیا آنها جوانان و نوجوانان ما را در راه مقاصد ارتجاعی خود در خونشان نغلاتاندند و علاوه بر همه رنج و مصیبت هایی که به مردم دادند، موجب قتل عزیزان آنها نشدند و از جمعیتی در حدود بیش از دویست هزار نفر زندگی را به عنوان کشته شدگان جنگ ایران و عراق نگرفتند؟ واقعیت این است که در مقایسه با جنگ و خونریزی هایی که دشمنان به مردم ما تحمیل می کنند، و یا حتی کشته شدن تدریجی انسانها در اثر فقر و فلاکت و مصیبت های تحمیلی گوناگون و یا در کارخانه ها و انفجارهای معدن های بدون حفاظت های ایمنی و موارد دیگر، اتفاقاً راه مبارزه انقلابی با دشمن، کم هزینه ترین راه بوده و کوتاه ترین مسیر برای رسیدن به جامعه آزاد و رها از هر گونه ظلم و ستم می باشد.

عمر سیستم سرمایه داری، دیگر به سر رسیده است. بحران های درونی لاعلاج این سیستم با جنگ هایی که در تداوم آن بحرانها، مرتب در این یا آن گوشه جهان به راه می اندازند همگی نشانگر دست و پا زدن های آخر سیستم سرمایه داری برای نجات از مرگ محتوم خویش می باشد. تاریخ گواه آن است که چنین سیستم های ظالمانه با مبارزات توده ها در طول زمان ضعیف و ضعیف تر گشته و بالاخره نابود می گردند. بنابراین، مهم این است که راه درست مبارزه شناخته شده و پیموده شود. کمونیست های فدائی و دیگر انقلابیون مسلحی که در دهه پنجاه، تاریخ پر افتخاری در جامعه ما به وجود آوردند در حالی که معتقد بودند که ایران تحت سلطه امپریالیسم قرار دارد و از این رو برای رهایی توده ها از زیر این سلطه می جنگیدند، اما چشم انداز پیروزی را نزدیک نمی دیدند. برعکس حتی این اعتقاد وجود داشت که ایران با توجه به اهمیتش برای امپریالیستها ممکن است از آخرین کشور هایی باشد که از قید سلطه امپریالیسم رها می گردد. با این حال، عشق به رهایی توده ها و شوق رسیدن به جامعه ای که سعادت توده ها در آن تضمین گردد تا به آن حد در وجود این انقلابیون شعله می کشید که حاضر شدند حتی جان خود را نیز در این راه فدا کنند. به راستی که اگر موضوع بر سر پایان دادن به همه مصیبت ها و زجر و ناله هایی است که سیستم سرمایه داری در ایران تحت سلطه امپریالیستها برای کارگران و دیگر ستمدیدگان جامعه به وجود آورده است، اگر قرار رسیدن به سوسیالیسم و جامعه آزاد بشری است، باید برخورد چنین انقلابیونی، الگوی مبارزاتی کارگران آگاه و روشنفکران انقلابی قرار گیرد.

اردیبهشت ۱۳۹۷